

۱۴۹

سلسلة الاخوان

۱۷۷۴۲

۲۰۷۸۰۷

بن عطاء الله جوینی وزیر هواکو خان معول
مولود ۶۲۲۹ و متوفی ۶۸۱ جهی.



به تصحیح و توضیح
مدرس گلستانی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب سلسله الاخوان از جوینی صاحب رسالت

مؤلف بیهقی و توضیح مدرس گلستانی

مترجم

۱۷۷۴۲

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شاره ثبت کتاب

۲۰۷۸۰۷

۱۲۹

سلیمان

۱۷۶۴

۳۰۷۸۰۷

از: علام الدین عطاءالله جوینی و ذیبره ولادکوهن بنیان
مولده: ۱۲۲۰ هجری
متولد: ۱۲۸۱ هجری.



دستیح و توضیح
تفسیر گیلانی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	سلیمان
مؤلف	جعفری صاحب زبان
مترجم	فشاره ایت کتاب
شماره قفسه	۱۷۶۴
	۳۰۷۸۰۷

۱۲

سید ابراهیم احمد

سلسلہ الایخان

درگزاری جوینی

مؤلف: صاحب دو ان آن المطروح علاء الدين عطائی مکت بن بهاء الدین خجوینی

ذریب ہولان کوئن ان سخنی. مولود بسال ۶۲۲ و مسنوی ب ۶۸۱ هجری.

پیشچ دو پیچ: عرفانی حدائقی

۱۳۳۷ / ۷ / ۵

کوفه توپخانه بود که آنها را این میتوانست از پیش از احتلالات بسیج گیرند و این طرز از آن بعد ایجاد شد: از نوای جایل

مقاله السومه إلى أهلها

رسوخ من محمد حسان

دموه بالحن دبالا طل

دبه حسب میهن صنان هر صنف برآیند موافق طبع خوبیں مائل: نه زمرة حصاد و اضراد افزای اخبار محضی رازیاد است دیابی نعمت و از ملکی خشت

اعظمه: حسب اخبار در اردت خود شبیب و با ایلی کوین تا کلسا دهستان بیجان دی تاره از داده شیری یکی هزار ده آن حال که اخوان صرق

د صفادار با ب مرد است و دخواچی: حقيقة از ملکیت قبل دهنا و دخونی آنم نه اشته بشنه تخلیل و اضطراب ب وجود این ناک باشد: و مل

نکوم و غرم و خزل دل د سپند این نمازل چون پسر ب شیره چرخ سر لک سر نیز از بی خبره بازی چنانکه نیویه او باشد عده بی مهری ب

ب ط و جود آن داشت و از دعا و فربت تعجب آن سخت ده مخصوص باید که اخ این: برای صائب مساعدة بود می مسنه برداشته و دست نهاد

ذکل نای نه برا از خشم اصحاب گزند: خصا ده قدره آن دستخواه است: ب قیود موافع ایند: برای خبره باشند: آن دوی نظر ظاهر پیش از چشم و دزی کاره است

پنجه فر دشک پیاد د دهد اون حملت من را گرفت اوزاره آن ب زرد گفت د در بیمه

۱) گلدار بایه: صوی گوچه گاهی: برگزنده را ز سبلیست که از بیانی کویه: دام آن سراسر برآید: ای که مردم را بگوش خود خوانه اور گلو گزند خواه: بر این دفعه

۲) حصره از دست: پای اخبار دهاد: آنها را نهشت و در ایام دادن است: گوای اخبار را بر منزلا ای فرض کرد: بهم این ای از هاد است دیاد انتخابه: نهاد

۳) نایاکی عصمه: ۴) آنکه د کتب د سوره خارسی در منازعین صحیح دندین نهاده: آن کتابات حضاف را باید پایه دینه مغلوب دهانی دهستان زیالله منزه کرو: پایه د

هزه شاید این نوع امداد در قدرها در سرمه بوده: مثلا در گاه: نو و زن امکن ب جام شد: ب است: این کویه: دهان آن بر طای دانیا ن ب همچحال اور دنی هزره: باید

پاده ای از دل تغیر نیست: ۵) بخ اول د ددم د چشم د گون سه از نهشت پیماری د بیر غلطیه: بیکی تاکردن: بشنه: بخ: کاظم: بخ: جم: جم: از گونه

دل ک رسید: معلوم باید: ۶) بخ: اند: هر کسب در نهاده: ۷) موب شئور درست: که از اصطلاحات بازی شریعته: مائمه: گلدار ک سور خیار است: در

مشهد: حیرت اخاده: ۸) بخ اول د ددم د اوری کار: ۹) بخ اول د ددم د ایش شن: در: بیان تھاد: قدر: ایت که قضا: که ضراوت در حق مغلوب است

که دفعه: دفعه: نهاده: د قدر آنکه: پیش در طرح د ایش شود:

و مل داند و من عزیزان داخوان دخوان بس هم آنها را فکار و بخود گشته باست بد امثال یکم ^۱ لآن با مردانه صادم آن آوازها
بینن حاصل است کم دم بر صادر خواط عزیزان که بمنادی در احتمال ممکن باشد، ^۲ تسلمه بسیار یافته دوست سلوت و احترا
بر تلاطفه غلب و ماد می بندی رسمیه که در استعلام آن مال که باعث برآن عرض همراهی دو خود دلگرانی دجوادب دو داعی شفاف
صفاف یا حسن مکارم اتفاق نولید بود اگر این نظر همچنان جاعت فاعده خود نموده دارای قرع آن مال، سلطان نزدیک ده اینک دینار
سوال و سئنت ف داجب نداشت: اللهم مجاز گیندن ^۳ بیکی از بزرگان این که بفت عربت زیارت مکح رسماه الر تعالی اتفاقی -
دلخواه اتفاذه بود دو دسره روزی حق صاحب حاصله که متوجه آز رسولان فرشاد و فتحه دل خود بگهای پیار نمود تو پیو فضا
حق او بیشتر باد دو سرت بیکی از عزیزان بینه اد اتفاق اتفاذه بود اینک نسبی داد در این مهام، ^۴ هنگز رفاقت اتفاذه بین مثل
نه بقصه در قلم حی اپد ^۵ حبیبی ذل لی ابن الوفاء ^۶ لعری دسم الو قاذل عما
دیالا عن ابن ^۷ مصدا المجن ^۸ ااعدت الدُّرْعَ عَاذَه

^۱ پاکراول رسکون ددم عج اخ بین را در که کفر و دار ایکن ^۲ بکسر اول و فتح دم مع سیره حضرت دوست ^۳ غلبدوجیری ^۴ بفتح آن دسم رسکون دنم مصدر
سلام پسلو خود مذکور در این شدن اندوه دخواهی کردن ^۵ بضم اول ددم از مضاره دخوبه فتح اول ددم است به معنی نام نهاده و بیار نهاده بمعنی بی نیازی
آنده بر حق دخوره فتح اول خواهه اند ^۶ جمع جاذب اسم فاعل بر گشته ^۷ جمع داعیه اسم فاعل داد انداد بر چیزی ^۸ جمع تکمیل بر حق اول دسم رسکون دنم بگهای
یعنی بگهای اصلی ^۹ مصدر استنبط از باب استعمال پایین ^{۱۰} اصل گیندن گیل است در نهادی بمعنی کش و زره، جملک انداد الف دنی برای نسبت اس و اق
در شاه ایران گن و بجز خوار ^{۱۱} احکم و تصدی ^{۱۲} دیدار ^{۱۳} نام تبری از نهر سه چاهی چاهز که بعد در آمد است ^{۱۴} دیدار ^{۱۵} اسماه حاصله است از خدا لفظ خود لغت به معنی برداشت
و در اصطلاح آنکه شریه ای بیان باید و در توان آمده: «لا تقوی ما بیس لک بعلم» ^{۱۶} بین آنکه از اشعار که قافیه اند و راه نمودن آمده دند ^{۱۷} اسی بار من بگو
مراد نهاده کی خواهد بود ^{۱۸} بجان من سوگند رسم و فائز مبارزه خنثی بذله، عاد است خود را بقوه امورت و اگر نهاده بین جن ما از ای اخو خوشی ^{۱۹} بگهند ترا -
ملامت نکنی کی بارس ^{۲۰} کی که باره آب گوارا نوشیده بمان من بارم از روی او در حاضری که نمود من در دیوار دستانت ^{۲۱} احکم شاید از احکم باشد.

دمن دادیالتیرت میبا

ولست الوكيل بأصحابي
ومن حادى على روتانا

ولقبها الاحبة فيما المقا

۲ نایی مردیں لیے اندھر

دایین ایهال را نموده هم تغیر دیگر نداشت که زک المیاث و سدم میالات پنور رفته و این دست بایین طاییت نبرد گذشته است علم صرداده با علاده بالسر بر دی میخانست از دی لشنه همچو این خود در صدقی اکناد مکدر گشته بر جاد این میشود از عالم غیب آید غیب از زمان باید داشت

^{١٢} خذ من زمانك ما صحي ودع الذي جرم اللدر ذالعراً خضر من معاناة الزمان على العبر

۲- می اعنایی / دن ۳- می گوید آینه در این دخواز حالات خود فوشنداًم از ردی ره بست یا رکن خاطر بنت بلکه به عنوان حکایت
دو سالان آورده و م- ۴- پنهانه هفت ۵- چشم اعضا دار قبلاً ضافت صفت است به مخصوص خود رسیده بی کمال نظر خودی چار بست
ر صفات دادنی ۶- در این مخصوص دلک مطابق واضح است ۷- مولف در این مجلد ناگوارینهای جهان را که بود و روی آورده همراه باهود راه نسبت
ناده در صورتی که عموماً شیخیان پیر و ادان امام ای افسوس از خود اند یعنی در اصول چیزی می‌باشد و این عقیله دخلاف بخوبی است بلکه عقایده مغز
بند است تا بخوبی و سالم نشود که علماً الدین صاحب دیوان از سخن زدن بوده، ممکن است اینرا از راه عیاز زدن لفظ باشد و این اعم ۸-

۹) کسرانی دم یاره بی از بر چیز است در اصطلاح شوارد پست یا زیاده از آن حواه مطلع داشت باشد یا نی گویان مطهراً از عزل
حصیمه بی بر می شد و مشهد آورده اند برخی هر قاعده گفته اند ۱۰) یعنی مناسب تمام عرضی نشود ۱۱) زندگی گذشت همچو این گفت: العود عرضی نیز بود
و ادعا بر ما هی انا هست تحقیق چی کند ویدن آن جزئیت آن خوبی نیست ۱۲) برگیر از دوزه خود را پس را صافی بود و بگذار ایک را در آن آمد گلید و زندگی گویانه را است
سینه زمان برگزشند ۱۳) همچو صادقه کسر عین بر قرار آن ای پیده شود ۱۴) تجوییم از آن را که از تقدیر ایک است ۱۵) همچو خود را

١٢ إن صالح الذي نطلب به
بعد المقدار دا صبر دا بكل
خلى الله من الرزق ومن
هذه الغرفة ونـت الأـحل

۱- مخصوصه کردن مقصود است - از آن‌ها بی رجیکی و دو این گارا ۲- به اشارت دخون ۳- آشکار کردن دخون ۴- جمع دخوت خانه ۵- مخصوص دام ۶- همراه صادری امام ششم شد متوفی به مرتبه سال ۱۴۸ هجری ۷- بر ضد ایام ایگوایی می‌دهم و می‌دانم و اعتماد در این چنانچه در چهارت از عدل و حکمت و فضل و نیخت نه - خداوند آن همین دانگاهش و علمنی و سببی و در جهان جزوی نیست پس اگر دادخواست گشته باشد این گواه شود از دادخواست و فضل و نیخت نه دادخواش نه ۸- خوش از عالم کوئی و فرادار و اصطلاح حظی بی‌بنایی و لذتی جوانی سه کلزیر دلک تقریباً است یعنی ۹- چهار چند که آنچه بپاد و آب و فاک راست چون اینها خلخ صورتی کشته و لبی صورتی از اینیز و آنها را عالم کوئی بین بود و دلیلی بی‌اهر صورتی گویند ۱۰- ظاهر آن بود که جمع بتوس بهتر بفرین نخواهد چشم نیست است بی‌ایمی عبارت من بگوئیم تو کلند نیزه درست نیست ۱۱- همان‌جا برگواری ۱۲- در تکرار آنگاه ۱۳- مخصوص دازد لوح حفظ اعماق علم ضراحت است ۱۴- خداوند بی‌ایمی از اینیز و از مخلفت دروزی درگز ۱۵- اذکر رحیم ذکر است دیگر نیازمند نبود که آنچه غیر عاری بی‌ایمی اضافه ننماید ۱۶- همان‌گلیدری که تو آنرا می‌جوبی درست قدری راست بگشیپ و تو کل نما زیر اخطار نمیراگند است ۱۷- دروزی داند از آن زندگی دهنده ام مرگ کرد.

۱ دارای باد و رختای را که حکای حسبت این مندوب را جمیع از خبر و ضر و لمع و ضر همچو اورام و آن را باشد و از طرح و تداخ و دلگ و مطلع است
۲ پنچ حاصل دارند.

دست پاچار زین محله خفته چیزی نیست
که نزد گنبد خضراء چنان قوان بودند

۱۵) اینست طبق مردم پروردیده اما جانعی لازم انوار عقول محظیه بوجود داشت نه مذکور است در عجایب ابن عام بر صحبت دلخواه نظرکاری کرد و در پنجم
۱۶) دینیل احوال بر طبقی اختیار تدبیری واجب داشتند به عینین دلخواه اندک کار دینا هم خواست و سپس دنایش دنوازش او هم کار است در زیر طبق
۱۷) کذا دیچیم ادعیین چشم گلچ ادروخ و شراب اوسرا - اما بر حسب اقتضاد حکمت دخود مبنی آدم بر لایاد ناد توی طیپ و نفای نیا سه حتم داشت و از
۱۸) عکیق و حسد و بخی حکم لایاده داده گلن اد خبر باشی دخلو پار مردم سر شد فالمهمها جمود ناد نتویهای ای اما محتویان حرف احوال او را کلپیه آن خبر
۱۹) دندام است در مکین نفس و دم عاقیت انسان دادم غطا و خلقت و لعله ارجاج امور عقول ای نده است و وقت آنست این مسم دوسره بیت زبان

۱- عده ناوار است بی خواسته است متواد مخاطب از خود چشم می بیند و آنرا با احترام می پندارد و از اینجا که این اتفاق در زمان حبس موقت می باشد این احترام را می توان با عنوان های زیر در نظر گرفت

- ۱- عذر مکرار ازمان و افسوس پنهانی از این اتفاق را لایق می باشد
- ۲- عجیب احواله عذر در اینجا دلیل عجز هم از این اتفاق نیست بلکه باعث هم از این اتفاق نیست
- ۳- دلیل عجیب اعلیم ای پکو

۴- این کلیده که تو آزاری جویید است قدری از ایشان را بشکن و نزدیک نهاد و زیرا خدا پر اکتفه و بسته روزی داشته باشد از اینجا برگردان

۵- خود را از نگاه دور نگیر و در حضور کسی سوچ و بدان اتفاق می گذراند و با این خوبی های این اتفاق را خوبی های است.

آن هیتم بازست ^۲ آنچه بران را از نوشته دوچار نهاده است بیچاره بدان اتفاق و مکون چنینکه زمان خوب گوار است. ^۳ همچنان احوال آن مکر خوب است دهمه آیت‌آیه

منظره دارد و اهرم دفوهه مانعه ۲۱ هزار میگفت و توائی جوانی باشند خشم او بیشتر دوزیر اپنے دل برآمکتی نواد چنینه جوان باشند مانند هستند

١) مفهوم المدح في شعر المتنبي

١) تلألأ في المهد ودى ثائر	٢) في وسلام رجيناً وفي صندنه
٣) رأسه ليس لبني صالحبا	٤) خططه لا يغير عن هضمه
٥) وليس بصفو ودد وعن نذرى	٦) لكل من بكرع في درده
٧) ذئوسه باين شمائله	٨) كالشوك لابنفك عي وددده
٩) ليسم محترج بالعناد	١٠) وجوده بخل لدى ربه
١١) دخوه أكثروه من نفعه	١٢) دخنه أكبوا من سعده
١٣) دمحكم بيمن بطوله الباقي	١٤) كالمبرق لا يخبر عن دعده
١٥) كوددنلى ناذدا ذفته	١٦) س و باميك مساحده

۱ هاکثر اصحاب دنیا ز اشان با کار دعوی عقل ریزه کنند و یم الگ از در راجح آن بودی به دنیا غایث نزدیکه دنیا را تکوچن دزم کنند و نه تن آن
۲ ناینید که از مصاحبت آن گردد چونه دار مهاکت او پرسن بیونید . شتر

۳ دوض الامانی لم پرzel همد دلا
۴ من کان بر حی عرضه دهومه

۵ چون بر داد نه من ب لغوار است دان منی رمکنی را پیچ پیچ و معنی پدیده نمی آید بلکه ب هوا جس نی و دنادس شیخی دم بزم در دزیره دز

۶ زیادست هی گرد و مانند کرم پل بر خود حی شند و مایمیر فرد یم حب او را بدل می دند و خواسته دوچ را که از کوره راست مظلوم باشی صورت

۷ بیزس از خدا ای د میاز اکس
۸ ده راسته رسی حیین است دل

۹ دانیکی تمرورفت بهالت اند د بیعنی الشرا هر چون من بیعنی صورت های بود که معلوم غریزان دند نهادت نه ترکیک نمی دخوشیان پنی بلکلم دلایل

۱۰ دنایی پاک براین ب طلبها دارم دلبری و این طنود حلقی ملکه بیز ب احانت تا خود و ب طلب اش خدم
۱۱ من اکثر الناص احسان د اجال

۱۲ امالقی زمین بزنک الفیح لا

۱۳ ۱ اصحاب دنیا بین اهل بنا ۲ مقصود از عقل ریزه یعنی نه الجلد شخور و اند کن عقل یعنی کارهنجام عقل دشخواری گیم ۳ خدا می داند ۴ جمع رائی

۱۴ یعنی بودی نام گویند: ما کند عی عقل و شخور سیم خدا می داند که هنوز بودی عقل، دنیا غایث کنند و اینها عقل را ایشان چنین که خوبی خوبی داده

۱۵ لوانم آنرا بدری ب شترای آن آخورد و دست ۱۶ بکسر لعل بیعنی مفرود آن عضویت که حقیقت دنیا نیست که هر کات از زخم و اورده و شرایین و علا

۱۷ رتین که لفظی نیست اوت دسته ای صلب که ایشان بدها نه این نیست و دنیا نیست و دنیا عکس ای دنیا دنیا خود و طریق ۱۸ بیفع لعل دند و دشنه هم اورزد

۱۹ بیفع گزی گزند که ایه ۲۰ جمع هملکت جای پلک است ۲۱ کم کار عرض دهیم خود را ملاطف کنند، همچنان باز آنرا و نمای او در ایست دهیم نمی ب مهد دلا

۲۲ بادال همکل نویسته اگر یا گات سهو در داشت مهد دل با ذال همکل است ۲۳ یعنی که ایشان بی گشته نیست ۲۴ جمع بی جس آیه در دل واقع شود از خیالات

۲۵ داده ایم ۲۶ جمع صادر بین ۲۷ یعنی مل ۲۸ اینها از کن که کاری مان انسانخ شده بود خطا های ایشان دارد ۲۹ یعنی نیاکن که در نهضت است ۳۰ یعنی هر زره

۳۱ دراگ ۳۲ شوخی در مل رافت ۳۳ نفی کاری د راه ۳۴ را کسی به دستوری می دهی

۱ مادر روزه رسی همیز کردن فیض از عیش مردم را میگویی دخوبی نا بد داشت . ۲ شخراز عجیب است . ۳ بیانی

۴ دنیان دنیا بیمه دهیم که بدانه

۵ همان دنیا دنیا بیمه

۶ متنی دنیا بیمه

۷ دنیان دنیا بیمه

۸ دنیان دنیا بیمه

۹ دنیان دنیا بیمه

۱۰ دنیان دنیا بیمه

۱۱ دنیان دنیا بیمه

۱۲ دنیان دنیا بیمه

۱۳ دنیان دنیا بیمه

۱۴ دنیان دنیا بیمه

۱۵ دنیان دنیا بیمه

۱۶ دنیان دنیا بیمه

۱۷ دنیان دنیا بیمه

۱۸ دنیان دنیا بیمه

۱۹ دنیان دنیا بیمه

۲۰ دنیان دنیا بیمه

۲۱ دنیان دنیا بیمه

۲۲ دنیان دنیا بیمه

۲۳ دنیان دنیا بیمه

۲۴ دنیان دنیا بیمه

د تغییر اینها به نیز با مسأله است اندیار بر طلب اشتغال دنار و مبلغ آن از این افراد ایجاد شوند و در حکم آنها و در درون دل الفعلی کرده که در این مالک کرده
معاهده ای این دشائست اعدام است تا که هر دنیا کو دیگر راه خود را خود ساختن بخواهد تصور هفت نسبت دهدند تا باز باشد این افراد آن برای خارجه با خود و مکان کرد
که جزو این نظام و ایظام پذیرد از هر چنین و اینه که از زواد اخراجی احتیاط و در وهم فصل الایی دلخواه ناشاهد و میگامن دولت و دز از خود این اعلی
باید مطلوب بحصول من بیولند و اصداد سکوی و مخدوں می گذارد مصادیق موقتات دور باز قوی و راد غرایت احوال و باید در فیض عین چنان باشند
د خوبین می دیده که ساحت اتفاقع در ظرف هر کجا دیده و دیگران تیوه و مسلسل تعلقات دنیوی برخوردار باشند یعنی گوست که آیتی می سلسله در عهده بیرون
در اعماق خاک سکوه بخوبی از آن تو اند بوده و همچو جراحته بعد از مرد تبعید و به این امثال این دفایع و مصائب خاشک مبتلا می شوند و از دست نام مگذر
در آن زمان تنگی می اینداه شد : گفتم همه نام و نیک شه و مصروف گفته ای همچنین نام که بود را
دیگران در این ایام یعنی جوانی کسر بیانی مذکون نبود پیری مشهود ایام حیا سے نیز با مسأله
گذشت خاک گلگه و باز پرداخت از خواهر آنچه بیمه شد بود گذشت

۱۰) میانه هم اول و پنجم دوم کشیده کنند ۲) پنجم اول دوم از صادر و بقیه است به معنی شاد شدن برخواهی کسی که نیازمند است و ممکن است که گویند ۳) پنجم اول
دشمن دم تو شد و زاد ۴) بجزء پنجم اول و دشمن دم پیچارگی ۵) پنجم اول دوم کوتایی درون ۶) پنجم اول دشمن دشمن دم خود را که جای اراده نباید داشته باشد
دانه زده آنده گویند دلخواه طبیعت دست یعنی اراده نباید داشته باشد ۷) پنجم اول دشمن در یاخته ۸) در دستور مقرر و مستک از خاصیت به معنی قیام باشد بالغ و
دگاه: معنی اراده یا شناخت با دادن لذت برخواهند و دفعه ای این پیشین این تکرار اعایت عجیب از ممکن است بلطف آن پایان دهد و توفیق برتری این دفعه پایان دهد
از دستوراتی میگذرد اند: همچنان معمول در الف است ۹) پنجم برخود لذتم میگرد ۱۰) از باب احتفال: پنجم اول دشمن دم به معنی پیشمن آمده ۱۱) مصدر برای
احتفال نتوانیم ۱۲) مصدر برای احتفال گوشتگیری کردن ۱۳) مصدر برای احتفال گوشتگیری ۱۴) بگاه از ۱۵) بجزئی دیگر است ۱۶) دولتی که در آرایه و
پاسته ۱۷) پنجم اول دشمن از المطاطه ترکی معنی است: معنی همان در مواردی است که ایل از القاب پادشاه ۱۸) مخصوص بود بایان از خزانه ای نسبت به اینجا نداری
ایل است ۱۹) اسم معمول از نکبت حارثه در بحث رسیده ۲۰) اسم معمول از خذل خارشده ۲۱) معنی ماده یعنی ماذن نوشنا ۲۲) معنی موج خراب از کار در بازار
جیوه نیز که به گیری: بزیه از مردم ۲۳) معنی خیزیدن در بجزء ۲۴) معنی سلطنه از بجزء ۲۵)

دیگر آب میات در شست غرفتست و دکتر پیری سوارکار شناس را عالم غیب داده بود که نیز گن جملان و بحث ادیر از درینه و تیری از اند.

عدد ده الناس بعسوم

با عجیا میاد من شانها

داین معانی که تو بر رفت داین جانی کل عجیمه شده تا عده و چنان طردیست و الامور بخواسته مطلع است که این اعمال دنیوی و مجازات ان اعمال دنیوی

حصنه اغلب دکتر ایشان از آن خونه که فوادر خان امام افضم از زهرات طبیات جات دیبا ایشان را نصیبی ادی و رخط ادری داینده دازراه

راست دانه بیه معاد دمال دور اند و خذوب صورا دیضنا د امنوال کو ۱۷ منغول د منزه و گردانیده د از حد مات گذاشت بلای اد اکثر حالات حصل

و حضول داشته باشد. تا حقیقت مکت ام امکن لام لیزداد د انت از خود - فعلی آیان جاست راجیع العذار و گفر شده ب عالم اکمال از طاید و زده رایم که

نخود بالد من عصب از طان « خانم » الخ بطالع الحذا لدارد این معنی بزر قیمی که بیت جاده اشاعم عزیز د اسماع کی این توان بود آن خامنواه المرظل

پائی مکاره ایه القوم الخ امرون د امثاب ایشان از آن و چوکیان اس اطمینی هشقوون. چوں ب بلندی از بیت مواده از خود ب مخصوص از حقوق بات

کو با دل نرم ب مراعا غش پشت

کو رب عزیز بیار بیشت

نم خاره د دیاری / م غرمه شو

۱- آب زندگی از خود رفاقت نهاده بگوی آن بود که بی پیده شد و دوی زمین چشمها بیت زندگانی کشک خالی برگش از آن بینه هر گز خود دل اسکنده در ایرس

آب جیا سه مکلام است. تلیپ شال کشیده مرا خام سوچی. نوئیه ایشان از نه دمنه گیر از خود را که ای خلیل تخریب و دشنه چون دینه ایشان مطلب گفته اند زیرا

ب تاءبل د توجه آیی پرداخته و گفته غرض ایشان جزو کنیت از داشت که بر کسی از داشت بیوش هم گز خبر و دیغت د نشمنه نام اد رجهان جاده ایشان است

۲ دام ماهی پا در سخت بینی مش عشنه ۳ علم ناپیه ۴ ای سکفت از اد و از کرداره د نکن او برای مردم هم عذر ق داوست. ۵ یقی ایشان دستور کمال بیت

۶ ایران باز پیش ب پایان آنست دینیه درسته هر گاه ب پایان آن باز زیارت ۷ پیه ایشان ۸ رگی بیت ۹ ب دست اند ۱۰ خدای افراسیوس که ب

پی ادیشان را زار ایوس کرد ۱۱ از هر است جمع زهره ایست در عربی به معنی رکو فناد خوبیها آمده ۱۲ پاکی ای زندگی ۱۳ ایم تفضل و ناکشنه تر ۱۴

ام تفضل و معنی دافر ۱۵ بفتح اول و دوم صوره ایی بینی و زگش و بضم اول جای بازگش ای کو بجهان ۱۶ بیچاره صفت زرده است ۱۷ یه چه

بیه است ۱۸ بجمع گفت بیه ۱۹ البته بمن غایی ایشان از گهه د رازیا د نایمه ۲۰ چهره هسته ۲۱ بجمع مکبهه ۲۲ بناهه د می بیع صفة ۲۳ از خصوص د

ایفا بازی اگذشود من عصیت ایجا برند و طان زیرا با اسهام خصوب و حمان لازمی خوارد بلکه جبارت بیز است از این طریه سختم می شود بمن اتفاق جهاد از دوق د ملک

مازاغیست لازمه دینا زنگواره، دنله و سه دانه، از بادمه و احیان را که بسبی خود و بمحنة نیت مانده رها

نحو و نمایند ۳۶- می گویند: هر چند زبان دارسته باشد اور در کدام دسته از این دستورات را باز این دستور سبیت در نمایی و خلاصه خواهد بود.

میراث اسلامی

سالِ حسن عرب در اندیشه خواه

میراث علمی فرانس

سیاست

جزء چهارمین و دویست از خواص علیلت میدارگردد و تجھل این راه نمایی باشد بر راه دراست و هدایت میل گشته و کار از عالمی دست برین ^{۱۳}

^۱ ای گوییم: مردم و دور گوار نخست از خنده است خود پیدا ارمی شوند و از طرد ره پنهان او شنیدار می‌گردند که دور نخست گفاریها بیان زمانه افتاده باشد ^۲ هشتم ^۳ هجده عقل رنچتر ^۴ ه

برخشهای ادامه می‌شوند. نتیجه، دچار شده بمانند، ایدام در افتخاری بعنوان تکنیک آغاز و چه سلسله پیشرفت‌هاست. یعنی تقویت آغاز و گردن افزایشی است.

^۴ کرد کاشت، نسبت در لغت کارمندی معنی مراد ری امداده شد. در این معنی مطابق آن بخواسته و از این اساس داصل خود را نداشتند. مقدمه در معنی رشد و تکمیل بر

سیصد آینه، ۱۰۰ گوشه پایان مطابک گزندزه را به گیران می‌تواند اصلید گاه عده باید ۲۷۴ تا نهاده امام خامل شوست به معنی سودا است ۲۸۱ شهزاده هم ۴۰ نتا.

نیزه و است بینی هر کسی در لذت اندیختن و در فرزند شناسی قوانزد از لذت آن من نیز که عجیب است اگر دو اکن خطا نیز حقیقی و مساعده کننده باشند و برای توهم چشمها دیگر است.

در این امور مخفوت ^{۱۳} همچو برو ^{۱۴} و ^{۱۵} معصوم دشی از راههاد انجامان خرد زمانه است ^{۱۶} همچو دل بیار نیست: محل یکی از آنها

نفی این بار نسبت نایاب گور حاشیه پاسی از کوئی خواست بارگذشتند. حدیث: ما زیرع بسطان اکثر مأریخ الا لغویان شرح حال حضیف
برگزده المغتصب فی حبیب الراست و برسیرین این حال را بحداد آمده که از سعادت آیند و ملک کنیت کشیده چند دعایت ایکار خواهید بود و گفتم
گردد و مخصوصاً از آن سعدیم شود و اما ملک عراق سعادت را چون از تقدیر تصرف نمک خلفاً رسی العیس استریاع / دید پادشاه
هملا کو دست برست نیلم و ایام از سهور رسید و سبع و شصتین دسته از اراده میاد و اتفاق بینها دیگر نال بود تا در هر صاحب و همایش آن خود را ای
قفوی این کرد این بیرون دست و در محل و محظوظ امور در منش و منش مصالح تمیوز تطلق و چنانکه عادت ایم که از همه سیر است و سیر است ایم جوش کی همراه
خانیت را با اینها رسیده اینکه از دولت را در اینکه ملک صدق پادشاه نیکو ملک پادشاه و ایمان کرد و هنر گذشت از همان بخواست خواهد داشتم پدر
منیکه اگر دادمینه و خستگیهای عالم را بطفت دهد مردم نهاد در بروار ملک بنداد و مادر فرموده طبع لواحت دیبور غاییشی زیاد است تا در چنانکه معلوم
خواص دعایم است از اینها شروع و در مطلع این طبقت عالماً بعد عام و هر عمارت به من نزدیک بود و دست متوجهیان از آن خط گفوف به اندک زمانی با برآمد

١. سمع عدك الذم قول امرئٍ شاعر بالكلذب والعين
٢. دانكم على المذهب حالاتٍ باصاحتى الوصل والعين
٣. دان بـ«الدھون» لـ«بنخساوا» فانه هذا عالم الكون
٤. داى تام «سنى خاصداً» بـ«بندر» ما يبني
٥. ما يجاز أن تجعل بي حكذا سلاميتك لو كنت عندى مثلاً صاحب الدل
٦. بالطبع دسم المونا والجنا من ذلك التام والعين

حالمدار الملک تو دنی الملک من نش و خنزع الملکت من نش
بملکه پیار
۱) خنگان خود را مکوئی مردی بیندازان. گشتون او در دفع دنای هاریت ۲) ای دوست من به دوز چهر «حالات آن در دهلی
و جباری بیگز ۳) داگر روز چه روزه امیدی را بقصد سمت ملکیتی زیرا این جهان کوئن دنی دارست و لازم این چنینی: رس. ۴) کلام کجی چیزی
داده بر حذف نمیان تو ای روزگار ۵) میان من خشم هفت کرد ۶) روا بیوکل روا چینی جزا دری. و رای خود را دری تو زندگی بودی
ای خوکنه دنی خاد خاده چیان. نامن درجا سوسی از حرف فرمی شود.

۱۰۱- عبور نهاده از هار و سو اقی جادی است شد د در اثر قرایا در مزارع خواطل به مراعت حالات گشت دخیر بک در آن دیار داد و اصول دیوانی حضافت
۱۰۲- د پسر مشهود غریب است از موارض نزدیک د در خلائق جم مدنده بناد بیوت د درینها نزد کفرایه محور شد آجیون معلم اسکن نزدیک
۱۰۳- زندگانی از کهدوست دکل آمانی از خار و حسی کرد عقاو ادعا شد پیچ دفت طای شوده است به هر یک چندی جمعی از حاد و اخراج حسأ من عنده نعم
۱۰۴- ب رسیدن افزای فصله اذالم اجن کنت مجن جانی مالی د عرض مکمل جانی می بیوست اند د جم افعال را در گوت قصه می پیغمه د حنات اد صورت
۱۰۵- من کان چلش مایتو لعیلی فیلم
۱۰۶- لی حبل فیم دلین فی الکذاب چشم

^{۳۷} حضرت نیز که تیران می درست که مالک بعد ام مفوم بیش نی باشد اضافت علت مبنده دضم مسلم گندز پدر کوشش دکتش را داد
^{۳۸} داعی از این حضرت نیز که تیران می درست که مالک بعد ام مفوم بیش نی باشد اضافت علت مبنده دضم مسلم گندز پدر کوشش دکتش را داد
^{۳۹} داعی از این حضرت نیز که تیران می درست که مالک بعد ام مفوم بیش نی باشد اضافت علت مبنده دضم مسلم گندز پدر کوشش دکتش را داد
^{۴۰} داعی از این حضرت نیز که تیران می درست که مالک بعد ام مفوم بیش نی باشد اضافت علت مبنده دضم مسلم گندز پدر کوشش دکتش را داد

۱۳- همچو خود را در آنها درست و قبلاً بجزء پنجم کتاب اسکناسی جمع نزدیکی گردید ۲۷- جمع نزد داده خانه ۳۳- جمع سایده جوی آب ۴- جمع جاری بینی روان شده ۵- شاهد
۶- جمع دیر ۷- جمع مرز عرض کشت ۸- جمع عامل بینی بی بود ۹- خوار آدمی خواه بگیرید سبب تصرف خود داریست مرا در خواسته دیوانی در چنان پنج داد
۱۰- صدر عزم بینی خضد آنگشت ۱۱- مانند ۱۲- جمع موضع جای ۱۳- جمع طلق بردم ۱۴- جمع بیش بخانه ۱۵- جمع داری معنی صراحتاً ۱۶- این جمله از این راست
زیرا از پیمان با قبلی سلیمان مدد بود که در اینجا باید مذکور شود و دیگر نیاز نموده است امداد مدن این جمله بیش از ۱۷- زنده‌گانی را ماسته چشمی که خوبی کاره که تصرف دارد بینی جای
آشامیدن ۱۸- تیر گل ۱۹- جمع احمدیت شهر هزار و ده ۲۰- در حق خصی دار و خواه خوبی نماید و قریب نهاده خواه ۲۱- در پی ادامه شتر ۲۲- جمع حسود، اینگشت
۲۳- اینجا حصه بینجی آزار رسانید و بعده ۲۴- ناموسی ۲۵- پوشش ۲۶- پرشت ۲۷- معمقد دار از این ده اینجا خاصان در ۲۸- خان مسحول اند

ام متعول به عن گزارش دهنده ۲۹ این که را پنایه می‌بکند آنکه که برای تقویت تأثیر محکم سابق است ۳۰ مج محب است ۳۱ مج مثلث است و این داده ایم غیر مخفف است چون روزانه مخصوصاً در میزلاز و مدلس بازی مخفف حرف پنایه را در ۳۲ ایم فاعل داده ایم ۳۳ بکاراند و مکنند داده ایم مخفف درست داده ایم خواه ۳۴ بگوی صادر بیان دهندگان که این را صاحب دیوان از مالیات است در ۳۵ می‌دانند نکته از آنست که اینها ده می‌گذرد این را مخفف داده ایم مخفف خواه اینها خواهد بود.

إِنْ أَمَدْنَا نَهَلَ عَلَيْنَا
فَانظُرْنَا بَعْدَنَا إِلَى الْأَثَارِ

هذا آثار ما يرمي بالذلة في كتبه

مادرگاری و حفظ از جنگ و رست که عزم آشنا دارد و گوی تحریری ندارد و کوک از خود و از بینه جنیلا من در اندیک است.

۱۶) آن جاعت به سکت از هال بیندازیده دستی خام می باشد و نارم پرداخته بسیار کم (بک المقام داشت احتمالاً لفظ)
 ۱۷) دشنه باشد به تقدیم هر رسانیده در ضمن استالت در عقب اهل دشت دخاده استالت ارباب رعایت دعا داده استحصال مظلومان و تم
 ۱۸) دلیله گن مصادیق در بنداده اعمال سوداگری خسنه چون از صفار دیگر رام محلن الدنده صوره داده ایان از اهل ضرور داشت ناصیحه مکنک
 ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲) ۴۳) ۴۴) ۴۵) ۴۶) ۴۷) ۴۸) ۴۹) ۵۰) ۵۱) ۵۲) ۵۳) ۵۴) ۵۵) ۵۶) ۵۷) ۵۸) ۵۹) ۶۰) ۶۱) ۶۲) ۶۳) ۶۴) ۶۵) ۶۶) ۶۷) ۶۸) ۶۹) ۷۰) ۷۱) ۷۲) ۷۳) ۷۴) ۷۵) ۷۶) ۷۷) ۷۸) ۷۹) ۸۰) ۸۱) ۸۲) ۸۳) ۸۴) ۸۵) ۸۶) ۸۷) ۸۸) ۸۹) ۹۰) ۹۱) ۹۲) ۹۳) ۹۴) ۹۵) ۹۶) ۹۷) ۹۸) ۹۹) ۱۰۰)

دبار از ساختن مناخ و خانه و بجارد بخراز این بقای دهارگش را لذخمن این نیز نکنند بجز این ضعیف مسائل آیینه نزدیک در موجی که
 بدان داسط منتهی موآخذت سلطنتی و معاشرت ای اگرداز نشک دهار بنا خواه باطبع به احوال ارباب بروت استهوار بر سین جمایت
 پایه ایمه ادست باموال دیوانی از رویی جمایت پا اسبیمه مالی همکنم طاره بر اثبات منظر فان مالک برآه تجوه و سخت یاد فضیح حقیقی
 حقیقی باطله در صالح دیوان در عایا تخصوص بطنه ایم بر طبله در نویش و امثال آن بیچ طزیانه بلکه عوم ایم محلنست بنداده داقه ران
 حیمه از غیرهم ساهم بوده در صباح همانند و با خرام این جاعت اصحاب اغراض ایان اندیش اعراضی می خودد و باعده ایمه خانه و درجه
 پادشاه با استهار ایک شغول می نماید این معما که تقریر رفت به حسب معامله مهدی اول ایان تو این بوده از ده معاملات حقیقت نیز ای

۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲) ۴۳) ۴۴) ۴۵) ۴۶) ۴۷) ۴۸) ۴۹) ۵۰) ۵۱) ۵۲) ۵۳) ۵۴) ۵۵) ۵۶) ۵۷) ۵۸) ۵۹) ۶۰) ۶۱) ۶۲) ۶۳) ۶۴) ۶۵) ۶۶) ۶۷) ۶۸) ۶۹) ۷۰) ۷۱) ۷۲) ۷۳) ۷۴) ۷۵) ۷۶) ۷۷) ۷۸) ۷۹) ۸۰) ۸۱) ۸۲) ۸۳) ۸۴) ۸۵) ۸۶) ۸۷) ۸۸) ۸۹) ۹۰) ۹۱) ۹۲) ۹۳) ۹۴) ۹۵) ۹۶) ۹۷) ۹۸) ۹۹) ۱۰۰)

۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲) ۴۳) ۴۴) ۴۵) ۴۶) ۴۷) ۴۸) ۴۹) ۵۰) ۵۱) ۵۲) ۵۳) ۵۴) ۵۵) ۵۶) ۵۷) ۵۸) ۵۹) ۶۰) ۶۱) ۶۲) ۶۳) ۶۴) ۶۵) ۶۶) ۶۷) ۶۸) ۶۹) ۷۰) ۷۱) ۷۲) ۷۳) ۷۴) ۷۵) ۷۶) ۷۷) ۷۸) ۷۹) ۸۰) ۸۱) ۸۲) ۸۳) ۸۴) ۸۵) ۸۶) ۸۷) ۸۸) ۸۹) ۹۰) ۹۱) ۹۲) ۹۳) ۹۴) ۹۵) ۹۶) ۹۷) ۹۸) ۹۹) ۱۰۰)

۱۰) ۱۱) ۱۲) ۱۳) ۱۴) ۱۵) ۱۶) ۱۷) ۱۸) ۱۹) ۲۰) ۲۱) ۲۲) ۲۳) ۲۴) ۲۵) ۲۶) ۲۷) ۲۸) ۲۹) ۳۰) ۳۱) ۳۲) ۳۳) ۳۴) ۳۵) ۳۶) ۳۷) ۳۸) ۳۹) ۴۰) ۴۱) ۴۲) ۴۳) ۴۴) ۴۵) ۴۶) ۴۷) ۴۸) ۴۹) ۵۰) ۵۱) ۵۲) ۵۳) ۵۴) ۵۵) ۵۶) ۵۷) ۵۸) ۵۹) ۶۰) ۶۱) ۶۲) ۶۳) ۶۴) ۶۵) ۶۶) ۶۷) ۶۸) ۶۹) ۷۰) ۷۱) ۷۲) ۷۳) ۷۴) ۷۵) ۷۶) ۷۷) ۷۸) ۷۹) ۸۰) ۸۱) ۸۲) ۸۳) ۸۴) ۸۵) ۸۶) ۸۷) ۸۸) ۸۹) ۹۰) ۹۱) ۹۲) ۹۳) ۹۴) ۹۵) ۹۶) ۹۷) ۹۸) ۹۹) ۱۰۰)

ردیف از پایه کل آن دهن است

من بگیر ادمی از بودمی داشت

دین سرگی حسیدل، از زمینات

مراد طلب زمان مان سودمن است

چه حیات است ایک مبارزان اعمال دیلان کا خواں این ن مرا سر - حقیق مردہ دیوالت بر منها ج قدم فراشند می دارم یہ چون خیل

^{۱۲} دست داشم کثیره، تو ازند، سکن داشت کنم و او را جناب تو از نمود. همه‌هاست که چون خواسته ایجاد علمیم اعلام این مردم را مسلم تو ازند بودند.

عزمت ذات باطلاع المعاشرة ذلك لها المردود، اضطراراً بما حتم او اباضها وارته وحيثما هي ادوار اخواته حفلت د

^{١٥} مقدمة في علم الاجتماع، دنمارک، ترجمة وتقديم عبد العليم عاصم، طبعة ثانية، شهادة المكتبة، ٢٠٠٣.

^{۱۷} بقعر اولانک المقریون بنادر مثل چینی در سبای خود زد دست امداده ام سالخواز کجده کار از مرق تا خوب دو حکم دست یگنی او باده

۱- مهد و اقدام است. همچنان که نهادی سه‌دانه است، سه‌ستونی را نیز باید تبدیل شود.

لشون خود را بخواهید و میگویند که از اینها کار نمایند و آنها هم میگویند که شما نیز کار نمایند.

وَالْمُؤْمِنُونَ إِذَا قُرِئُوا إِذَا قُرِئُوا قَالُوا هُنَّا مُؤْمِنُونَ

این صورت صحیح نمی‌باشد و در اینجا می‌توان دلایلی را ادعا نمود که باعث این می‌گشایند.

در دوین از این مدارس دبیرستان و دانشگاهی درست ۱۱ تا مدرسه ایجاد شده است که در آنها ۲۰۰۰۰ نفر دارای کار در ۴۵ هزار واحد مسکونی در شهر دارند. این مدرسه هایی که در دوین ایجاد شده اند، در این شهر ایجاد شده اند.

۱۷ آنرا که در این روزهای پیش از این حضور خود را در خانه خود میگذراند و در این روزات

THE ACCORDINGLY

و از عدل دیناست ادچنای بازیست دا زمی این نیویه بارگشاد کرد تخت مملکت بر جایت و در خارجی مادی ساخت و طلاقی طفر / بی رزمال

چلوی خوش گوی نظم : علام گنبد کوشش اندیشه به از میان بورت بخش ۷۸

در این دو رک دو سلطنت ای ابراهیم ادم ^۴ و میان از شیخ طلبی و بیان هفت ایشان دینا از سر بر کنید و از این دل و جان حبیت اد بیره

گردند و از سیم در حرب و میزون و چرب اذ خارع دار آزاده اند لذتکه این امیون الدلکیم للتعویس ^۵ اما آن جماعت بر کل طور بتجاه دنظر

طوفانیش نمی آید و در در باده حیات کشی انجام اذ اوزار جان باز کرده و امید بر دصول ^۶ ساحل خلاص منقطع من مایه و استغاثی در غرارت

آن بیهوده رمیمه که جزا نهیجیم مسح ایم و بک الاعلی بر زبان دل بر اند و چربه دیوان زندان محاسن ^۷ حابیو افسکم تبران نخابیوا

از دستور هکر باطن مطالعه مکتد و بحث است ^۸ امثال حال بالینی کشت رایا بجز دان حالت پیش منه بی سرد دامان سرمه برد و قنی ک

از عالم غیب بدو مبلقی فرستور و آن ریگن زاده ایکن مواد گزنداده ^۹ صیغه ماد شری از خواست که هم طذبی از جواز بحقی دار و جبل و هنده در

تذپب ^{۱۰} بیلت از ارجان اعمال و ای اس اموال اد رانیمه ز هنده بر هشال جامد برو و مسح چربی کنند که از از امر حضور دعنه ناساعی بر سکنی می نزد

در شاهزاده مس در هادلات گشته تو شنید که بعد از ایکن فریدیاب را کشت و شفعت مال سلطنت کرد از پادشاهی دست بر داشت و در خارجی نایدیده نمود ^{۱۱} این

شاعر راه تمجی می خورد و داین که بک این نمیان را لازم است نشایح کرد ایم این شرک کنده کنده از ایشان کنده طرد و بیود از نمی باید ای اوردم ^{۱۲} در حالات

ای راهیم ادم تو شنید اند که او پادشاه خراسان بایلی بوده است دار ماجد تخت سلطنت است برو بشتر راه دو رس خود فریض گردش ^{۱۳} صرت دار دکار دون

خلیفه عباس را خرزند کرد و کراه از زده و تعویی پیش ^{۱۴} ردا زنجهها کی گوناگون خلاصت بجه بی دیشیدنی از جان نیمه که ده بود و محبت این مدعا نیافت

ننده ^{۱۵} آنان کی نیام که خداوند دلخواه این در ایاری بحریه هر کیمیش از ایکن رای اشاره بیکی کنند ^{۱۶} محمد با سعادت برقی خاصم بمحنی بر آوردن چربون

ائکن شماره اشاره کنند هم چند ایکن بداری خوبی و میمه کیمیش از ایکن رای اشاره بیکی کنند ^{۱۷} محمد با سعادت برقی خاصم بمحنی بر آوردن چربون

کشیدن حطلب از کلام ^{۱۸} همچ چند بمعنی نامه کن بددخ ^{۱۹} جمع بیش بیهای هر کی ^{۲۰} ای گاش من هاک بودی ^{۲۱} پیش لایی و مس اواره شاید ای

بنی زوح تیره نند ^{۲۲} از متعلقة سه جهان ^{۲۳} فقط تازی است از آن ای ای ای خواهند کرد ^{۲۴} را از ملایس بزدای ^{۲۵} اگر قاری ^{۲۶} جمع و جن طیبی بیار و

پیشیدیهای خاک ^{۲۷} کیف ^{۲۸} صیغه مبالغه عربی سه بمعنی گاز

۱- گیری جای خود را عالی جای بخواهد، جسته و دست کل پیری را نشیند. گمراه می شارزد

جانی رفت دارم عشقِ محبت دل زندگی می‌از جوانی میره دنگردات، جانی جو هر دست، جانی معنی حرفی

و زندگی کتر و نکره هم چشم خواهیم داشت. این تغییر شرود مانند اتفاقات اخلاقی در خواب باشد.

دعا ماذ ارجو من حياء تذكرت **دعا** دلود صفت کامت کام ضعاف احلام

دراجه معنی این دیدگاه را فرموده است.

مُصْبَحُ التَّسْبِيَّةِ وَأَنْجَى إِلَّا الْمُؤْمِنُ

ان السیلیه جوهردار المفوی

卷之三

www.ijer.org.in

¹ صابون جزیرت که از تیراپ و پیپ ساز نموده با مریدان شویند گذاشته این چکه اصلخوار می باشد و هایلون محرب لایبورن است ده تاریخ آفریقا سوی نامحدود و سازنده

بـ عـرـيـ حـبـيـانـ يـخـ صـادـ كـوـيـدـ فـرـشـنـهـ وـقـيـ رـاهـابـونـيـ وـحـابـيـنـ نـوـيـلـيـ وـرـسـتـ كـرـجـاـنـ حـاجـمـ رـاـبـشـنـهـ، مـوـلـفـتـ مـيـ كـوـيـيـ : هـوـادـتـ دـوـزـ 8ـ وـكـرـبـلـاـ جـاهـانـ زـدـ

اینها نظر اصحاب بیت است که بسیار خردمند از اخلاقی کوچک و بزرگ می‌باشند و ممکن است که برای همه یکی روزگار اراده داده شوند زمانی این اتفاق ممکن باشد.

امرازه خود را این سه دارایی از اغذیه می‌دانند و بودجه اشکار است که این مقدار از این اثبات آنها در میان

تَنْزِيلَهُ مُحَمَّدٌ وَالْأَعْلَمُ بِمَا يَصِفُ

لهم اجعلني من اصحاب النور والهدى واجعلني من اصحاب الحق والصواب

۱۰۷- از این دو بیان، نتیجه می‌شود که در این مورد نیز ممکن است این دو مصادر را با یکدیگر تغییر نمایند.

حضرت در این میان خواسته بود که از این دو شرکت خود را در پیش از آغاز ساخت این پروژه خریداری کند و این دو شرکت خود را در پیش از آغاز ساخت این پروژه خریداری کردند.

گردد و همچنانکه اگر آن ره استخواره نگردید میگیریم: بر زمین داریم تخفیف راه آن را بعیاد

پایی تخته گاتی خان بود.^{۱۷} مادر انسانی آن مال^{۱۸} نمایل عجیبین پاک لشته^{۱۹} در جنین آمد.^{۲۰} حجم این چیز که پیمان آن را درمی شود که صادق گفت: بودندی دلیل در حرف اخراج بندو و در این حال بودی که ماست عده‌اند که از خود از این اتفاق بگذرد.^{۲۱} خود را بخوبی نمایند و از این گزینه همچنانست خود مقصود گیرند.

آن عرض داشم که بگوئید ای پادشاه و شاهزاده که چنان خشود است او یا نه از این دلوان / دای دل هم از دولت پادشاه بلکه از عین طال
 خواه پادشاه / ^۱ فیض خود روند و بسیار دارد هم اثیار خدمت ایلخان / کدم دهم پادشاه زادگان از پیران و باران و خواهین وادم و آمنت امراء
 مقابله / ^۲ حضرت دیگر کلمه هم صرف از داشتم و آنچه مختلف است از ملک و سباب و مالکیت دواب و غصه و اجناسی همچو
 معداً است خود ای پادشاه است به کی که فرمان شود تسلیم اعده دیگر / جامد پوئیه و خانه تراستیده دیگر اب گلگ کنید بینه کی کنم و کوچ
 دم دگولی این دیگر که اتفاق اخاد رشان حال زبان ^۳ مصال او بوده و است چون از الف معاشرت به آنچه کنند بودند اخراج خودم دگول
 رشان بعاد سے این معنی بزبان او را نمی قلب القلوب قبول آنرا در دل ایلخانی باشد و بسازند و برس است خاطخت پادشاه اذ قید هموم دل -
 در دن منعک شده و بزیادت از محدود بین اخت و باغات حقوقی و مطبوعاتی مجدد احوال سلام نه دینها کثرت ارجاف اجلیفان و نکون
 حاصل آمد ، دل رفته بوده جان نه و منت خدا را
 کان دل به سینه آمد و آن جان به تن رسید
 در اش از جواب سخنی که بدمی تو شن این دیگر اتفاق افتاده ، من

۱) جمع موقب اسم معقول که الف نوی فارسی صحیح بینه شده یعنی نزدیک نهادن ۲) فتح اول عدم عربی است پاکان و فرمایه ران ۳) اسم معقول عربی معنی
 آنچه مانده ۴) جمع مملوک که ایجاد معنی بندگان راست ۵) جمع دایرچه را ۶) شاید لذش یا قشش و نزدینی برین نی طای ۷) بندگون و بین خودون ۸) این
 معقول آناده نه ۹) کلمه همگان ۱۰) گلگ کنید و یقین بیند اماده ۱۱) یقین و تسلیم کنم ۱۲) این دیگر کمی که بود و چیزی از درست و داشت نیزه ۱۳)
 گفته اند رشان مورب رشان راست کی ما گویند که از زبانی کلامی را بزبان دیگر بازگرداند ۱۴) مصال ۱۵) فتح اول عدم معنی وال دفعه ای همچو بین رشان مصال
 بین پنه و نزد اند رسمیل باشد ۱۶) اتفاق - خود ایل مکون عدم ایم عربی است به معنی همیزی خود نزدیکی بودند که اند ۱۷) مصدر را بتعامل بفتح خوارم
 نهادن و بزبرد خودون و مادا آن مصدر دست نهادن ۱۸) اخراج مصدر را باب افعال مقدّسی و باور داشتن ۱۹) مصدر رطاعی به معنی بیکخش ۲۰) اسم خاعل
 برگ طائفه دلها ۲۱) سر برانی و محبت کردن

الموعد

نقد ملک فی در خصت الراهن

دكتور ناصر الوسّاد

كتاب الحفاظ على الحمد

دان میانہم فی علال

و یه عجب آن متوجه میگردد که حضرت نهم داد ادای پس از الاعلان سند خانیش و استوار بپرشرف تیکول رسیم و جوین از درسم پیش کن و طویل نزاعی ها
شده خواستی که رسیده حسب بود عرضی اخراج ادعیه از صدر و وزیر از این دیگر که با اسم قویز اعمال و غیره خانها آورده بودم بنود اتفاقی تراهمه برای خارجی و رای
پیرامن یا به عرضی خواسته خواسته بوده جهانی را دیدم و جوشن و ضلوع را باید بگردیم و با همچنین خودش از اکثر شاهزادگان اصحاب مصاحب داده این
حاضر آنده در منوال احتجاج در تحویل از خایت آنگلی زبان و شایت از دهان گشتن دعا و دعوایت پیروز کنیده و چهاردهان منابث انجامیده و چهاردهان مقام
رسیده که امراء بزرگ صعود لدن از آن دلت و مطلع مان دستور بآن حضرت به تغفار دعه دادست پیروز آن ۱۰۵۵ داد اخبار معائب و دلیل منابث
در چنین ابتلاء رئیس دیگر که را از اهل و عصدا فدا که از زین بسته دم زده خوش در مری کشیده حدی که اگر بر یکی مانی باقی کنیده اند باگن ای ملوک گذشت
طایی عرضی دیگری که امراء دیگر از راه غرضی امیری که نیفت بد وارد و بحایت او برخاسته و از در طوطی همکلک پیروز آن اوردند و خشم دیدند و گشت

^۱ مکونه، گفته، سخن، حسناً از هم کنند، خواست تا گردم در عرضی بخواهند اندلو، در دربار باشند این نی را در رنجیه پیار و زیبایی دارند، یادهای نزدی

Geological

طلاچون بین علی دیدم دستم که چند پر صاف و رای ناپ فراز بنت باشی نخواهد بود در بازی دادها شویه اینها زمانه تفعیح صورت

گردی بین زنای را سوداگری خواهد داشت. ۱۶۴ دنی و پایی من مرد از این ۷ درست همکن

و اخطر اسرار دعای حبیب و گیره افراد تزیر با محبت و تزیر بر خاست و قدم در زندگان و از مهالک و معابر را کمیز جن که عجیب

دیگر بین شنیده چون روی نیاث و نیاض در آن دیدند از طلاق است ملاحق باشند چون نایبر دادان بصر خوبه خوبه از سلطنت

من در بادم بازم ششتم و گفتم انوار لا العار لخت بر سردم دیدند باد. ننم

نم کو اگر عبیرم رداست
هر آن بهم اگر من مرگ داشت

نهن آینه چکونه پسند که بیشین و عار و غریب دافت و اسرار داشت و دشمن بر جزوء اتفاق همان ری عقل خنک گردید و بتوش آید حبیب و گیره

کادر و سینزد و تند و قوم کشی خواجه و بعینی من ذاک دهی د منصبی

بر چند از دسال پیش این شنیده آغاز رفته بود اما در این مال سه شاهین و سه شاهزاده درست بست و بخت را باز ارسانی داد و بیرون و مطالبه هنام پیر

روز رست خیز شناس دعوه ایان که هر دفع چینی و زری باشند بر صحابت و بخت چهارم گشوده دلواه و زید شاهان طبع و احیا و منصب مذوب

ایچ حکمرانی فتح اول و مکون ددم فتح سه پیغمبر آن باشی چکن دزیره ۲ به فتح اول ددم زندگ و ملاکت ۳ به کسر اول و مکون ددم طریق ۴ به فتح اول ددم مصدر

چه بخود بایی باشند ۵ به فتح اول باشی رکایی دبر فتح اول مصدر میم که ملاکت ۶ به فتح طالبیم اول و فتح چهارم فتوسها ۷ به فتح اول و مکون ددم مصدر از تر پیشون

نفوذ در خود ایان در چیزی ۸ به فتح اول ددم نبویه دلیک ۹ به فتح اول ددم آپن از رس و قیمی نمایند باشند ۱۰ به فتح اول ددم هر جان ایان بدان ایان

شود و بال دیسا ۱۱ به فتح اول ددم پیوسته بیانی اهل بخت از چهار خبره کار از رس ۱۲ به فتح اول و مکون ددم و فتح سوم نبویه ۱۳ پیش از فردوسی س ۱۴

به فتح اول ددم که خادس دم به فتح اول و مکون ددم نامند وی عیشی که جو را آیندیم کنید فی تیره هی سخن دایم بعیش از مولف شاه اگر نیاه دهد بگران بزیره و بردانه

باد اسوده ده فارغ نمایند بیانی خاطر ایان که دلخواه نشون چکه ۱۵ به فتح اول و مکون ددم ملک ۱۶ ملت دیدی ۱۷ به فتح اول و مکون ددم عربی س

عیشی ۱۸ آمده: هر اغتر بر دنگان پر سخن پیش اول و میزنه کهنه ۱۹ به فتح اول و مکون ددم مصدر هنوزه عربی: من عیشی د بیفت آمده در فران ای

گفت: هم از میان ۲۰ افت مصدر افت ایان که در دیگر آنها و میزدن ۲۱ میخ دن از خنکه گان ۲۲ در مال بینه که متصوده مال شفشه و پنجه دهیزی باند

مجمل المللکت زری در دستگاه حار مخواه نفوذی پیدا کرده بود در میان علله الدین و مکح الدین می گویند.

و انتاد خود می‌داند و حق مصادحت دیرینگیکو می‌نمایند حق نهان دیگر حق دین است بلکه برادر برادر و فرزند برادر مادر
بر فرزند پسر و بنی آدم در راه داد و داد بانی اطاعت دارد و معاشر پسر و بنی آدم پیش از اصحاب دنایت و مخفر زبان نزدیک مخصوص
دوستی نموده این تجارت که براین نی تقریب دادند بعضی در مطالعه نمایی تا پیشتر نموده طاهر خراب و لعنه هفت المیاه طعن سجیده دهد و نذر نما
در فرزندان ایشان مانع شد و بعضی را بسیار سانیدند داد و داد بانی امام شام ایشان نشانه امنی انجهد و داد بینا طاهره اکبری شاهزاده انداد و پیچ
لهم از بیان ملکت خراسان دشیرزاده اند عراقی عجم داده بیچار دید و دیوار بکر و بوصول دیجانه از ساحی خانی نامه و هیچ بیانی از
بنایین حملکت از نامه داده اند مالک جمیعت است اهل بخارا می‌گردند و اما اپنے جان دار و حیلچیز دیگر بانی بر امیر خود اهدا داده اند ملکن بر همکر بردن این
دانه هم احتلاز نهاد و دیگر این موضع نه مالک و شریود طرف است از نیا صراحت احتساب نمود خود رسی بر حرم الوراثت گفتوه است:

کردار انسان شود خانہ ای کھن

تیرہ بھائی رسمہ کن

السابق المرامي وحق الفعل

دکان الصدیق: بزود الصدیق

۱) نکره اول: پنجم دوم صدر صاعقی و می بخواه اول دوم است. نکنچین ۲) احتمالاً فعل یعنی که الف و ثون خارسی صحیح بنتیعی افزایش شده ۳) یعنی نابود شد.
۴) بخواه اول دکتر دم اینست که از هژم رضته دیگر را ب لیک در اصطلاح فوبلندگان ایران تکه همراه مادچین روازان خود را آن جهانگردی که بینه دارد.
تاریخ خوبی در ده قرن اخیر مسح خوازی گویی: تو گفته ای که در این بیعت خیلی که بر همین منه بینی خواهد داشت. ۵) دکتر دم صدر صاعقی بخواه اول
در دم و سوم ب معنی بنای بدن: چنانی دیگران پنهانها ۶) ۱۰۰ متفوق از اصرار خذیلی اسرائیل ۷) لطفه ای که است. معنی بیست و فانی ایمه ۸) بخ
ادل و نکون دم جمع ادون است یعنی پستان و زرد باله ای: چنانی زارگشته ایان نشسته ۹) یعنی داهبر و داده دم ۱۰) یا هر چیز ای ایلی است اما از
اصطلاح قدم ماد نویندگان ایران اهلداری می شود ترکی ۱۱) دیوار گیر ترکی از شهرستانها که دشمن شان را در حراق است. بعد ای گویی: جهان پیری بخ
در دیوار گیر ۱۲) نام شهریت از شهرستانها که دشمن عراقی از نیل آن ۱۳) بخواه اول داشته بیدم دکتر داده ای ملا دیوار گیر ایمان خزیره دار چنبد داده
در هر چیز از ای ایلی پولس من ناجیم نه یاد داشت: ایلیار گویون در آنجا شهداد میگیان خارسی صحیح نه بود ۱۴) شاید ای ایلی باشد

لبث المیوم و سکوی الزمان

فضاد الصدیقی بزید الصدیقی

دغرض از ایام میں سخن آن بود کا معلوم رأی نہیں باشد کہ اداه و فحشی و فحشی بود خود ہر وقت کیسته اس طور پر ایسا شاذ فناخ و صفات ایسا
باشد۔ شر و من ظن من عمن بلا لای المروب

دگر نسبت دعایت در محنت ایمان جوان بخت پادشاه میکوپیرت رفعت اگر ہے ماں سیرت اول است، دستگیر بود سطام عار حضرتی میکری را زندہ
گذاشتہ ی دو این ادحات دروز طاریان اک مرد و نبوت ایمان بنی آدم رخاند و دو خوبیت از عالم رفع شد، فضاد صاحب حالت د
کمالت خود خیانت نہ داشت او جیل و بخت موجب کرن و تقدیت و حق اصطلاحی داعم سب ارادت و اشاعم آنہ، میگاٹ اک ایام احیان
ماں ایجاد مفہمان این نے دو این معنی چند بیت در خاطر آمد، شر

پسید حلا و سکو و همو سکو

و من ای جیبل عذذی شوف

کالکلب بزداد بجساد هر محصور

دان ایث لوعد کشتی المثل

از تن باد و فو شد بود ۲ به خون اهل ددم مصادر دیگر بمعنی، ماں اور دن، نظر پارس ۳ بضم اول و تشدید ددم، آزادگی ۴ بر طرف نہ ۵ بجهان اور دن
حق گفت دیکل قریب و خیانت نہ ۶ بکسر اول و سکون ددم مصدر صادر دیگر بمعنی سهرگاشن بعنی صهل ایمه ری و میکوی موجب دشمن گشت ۷ بکسر اول
و سکون ددم مصدر اصطلاحی میکوی و سایده نیز، ظاهر احوال دو این گلایا هم از مدد الکت زیدی بیان ۸ ایس خیانت کی میگردید دو این میگن بکار این ایس
اسنخ خونه موحد بیرون از نکی یا دیس ایس اک اور دم ۹ و آیینہ بان افراز میشود ۱۰ ترکیب جملہ میں اس نایاب مخواہ یگیوم: وزر زدن کو کن بیز زرگن و مظفر ایس
۱۱ یعنی از تجھیں ذخیر بخون گویند و حقیقت را باز نہ و اسناده ۱۲ مخصوص خار معمول است و چیلک گلورست بخون ریس پیش آمد ۱۳ بضم اول و خود میش

واحش بضم اول است بمعنی یکلی که مسافرا، سفر ادردہ ۱۴ بضم اول و سکون ددم بمعنی کنفر و هر یکی کش اکه ملطف مذید گویا این لفظ برگشت
و در لغات ستر کی ۱۵ فوج اول نوش اند و خار آز و دلکی بسراج گذر که در راح موقع بدفع اول بمعنی دان کار دن عکھا، آزاده دو این صورت دو اصل بمعنی چری
بر ای کسی بز مشود بمعنی دن آزاد مجاز ایسا شے۔ ظایہ ۱۶ لقطه کمرست و میکاف نوشتمی شو دا کیز را خان آز و گھر تو چیز دوهم ارس ز بار معلوم شرکان لفظ عربی
کسخ همین لفظ لز کی باز و تجھیقا ایس د لفظ اس رہ لکی، جان خود بیغ، روز ۱۷ بضم اول بمعنی ملخی، ایم مخلوق بمعنی خوبی، بزرگ بوده ۱۸

三

- | | |
|--------------------------|----------------------|
| ١- مل من ساكبا لعصبته | حرقا قلب بعثته |
| ٢- ادان كوان نعمت الموطن | بنفاصي سديدا فتحته |
| ٣- من بعادى ول نعمته | حمل الدهو في حصبيته |
| ٤- انت لا يقين نعمته | قدر دافن بسواء فعلته |
| ٥- ماسني حق نعمته احد | ادفع الله في عصوبته |

و بورخ زران در باره ای دیگر نمی تواند که بینه اد و مابینه اف ایهاد را در اتفاقیم صیغه بسیار نزدیک داشت و حاصل آن نتیجت آنچه در اذان نشان شد و اذان را جایگزین
لوبان نمایان نموده بودند می آمدند و غایت آنکه در دوین هست این صورت در دل ایجادن بازدید و به قلم ایشان مخلوق نفی پیر بر قدر و تصمیمی آن حکایت را
در اخواجاست که لازمه میگذرد در اینجا این چنان سمعی باشد از خدمت پیشکشی راهنمایی و شاهد خواهی این باره ایشان در باره ایشان و باره ایشان و باره ایشان و باره ایشان و قاسه طلحه است اما
در ارائه این علیکم و فاعم سرزده ایشان دلخیخت از ایجاد حضرت و انتیاع ایشان و ایجاد ایشان
اوی خواسته و گنجوی بسیار که ایشان خود را بست و وزن این مصالحه می کند و دل خوشی را برداشت ایشان خود می کسرزد این ۲ گلواه سخت انعام گشته اند گفتند

ل کهنه عقوبیت گزارد ^۳ و رای امده عقوبات ^۴ که کهنه نفث خود دشمن را دهد و زاره را در این عصیت ^۵ و کهنه خواری دهد ^۶ تو خوبیت
نفعی: چنانی که رای این عقوبات ^۷ که کهنه نفث خود را دارد ^۸ نیست خواهد بود ^۹. پس که حق تقدیر را خوش نمی کند، مگر آنکه خداونه نفث اور عقوبیت ^{۱۰} را
در خداوند ^{۱۱} که کهنه نفث خود را از مردمی بجاورد ^{۱۲} که در شان آن برای خیر خود خواهد بود که رعی هیزم کهی ^{۱۳} با خوبی می کند و بگردی از آن بفرجه می گیرد.

پادشاه و دعایت حقوق کوچ دادن دینگی کرد و نیز آن تدبیح می داشتند اما مخفیانی که در حکومت شاهزاده ای را در آن داشتند این را می خواستند که این حکومت را بسیار سخت کنند.

۴- معتبر سفره ایامیار این گفتار و استیل داده اند یا این شیوه معاشره داشتند و در مسری هجیت از فراس و نهضت خمک کرد و قرعه خود را در

هدوست و فائمه اعتماد کلی بر سرعت است این بود و این ن را در پیش هنگام مطابق با حبت بلطف است ترس خوبی مهد و انت فود و ترس و بیان از بخت این بود.

^{١٣} أخلاقي الزمان هم كثيرون شر دلائل في البلاد

فلا یخود کثہ سی نراحتی
حالمک عدنا جہے خلیل

برای بیان ظاهر خاص دینار و سکه های ایرانی می باشد. همچنان که در میان این سکه ها می باشد.

سایه افکار و دشمن دادست
زندگانی دوباره با بیان

كُنْ اسْكُونَ مِنَ الزَّمَانِ حَطِيباً **أَطْهَرْنِي لِجَوَاهِرِ الْأَحْوَانِ**

^{۱۰} ایزو زمانه همچنین هم متر تغیر داد که هر سال میت قوان زن توپر مال بینداست که خزانه عی رسید در هشت ده سال رعایل رسیز حفظ داشت.

بیشتر از ۲۰۰ هزار نفر در این شهر زندگی می‌کنند که در سه ناحیه از شهر آن شرکت

۳۳: پنجه ادل و مکون ددم ناریست به من چند و چند آن و چندین با شرمه خانه تجویل هم هست از صد سالند و از ایام عربی بیف و بعض قوای اسد دفعی لو یده خواری با

قرن است که بعده از پیازده هزار سال باشد و آن تحریر آن است. نام این حی را می‌دانند که آنرا بعمری سوس خوانند و اصل این سوس پنج درخت از اراده دمکن گفته‌اند.

چنگ، چن بانه که ایا چهارت با چینی دخنی گفته از مردمی تجربه ایشان گویند به معنی مذکور کار ای دادنده و اینم دارای همین بحث مؤلف اینجا که میدارد در سایر

هزاری از اینها در میان این خودروهای رانده شده است. همچنان که در میان این خودروها، معمولاً مکانیزمی که در آنها برای تحریک موتور استفاده شده است، معمولاً مکانیزمی که در آنها برای تحریک موتور استفاده شده است.

وَكُلُّهُ مُنْتَهٍ بِالْمُنْتَهَى وَمُنْتَهٰى كُلِّهِ بِالْمُنْتَهَى وَمُنْتَهٰى كُلِّهِ بِالْمُنْتَهَى

نیایت لشکر دهخدا اول در ته بید ددم بناست لشکر کان مجع مایل ^۲ مع علوده رهه ^۳ مع دستی ای اهه ^۴ مع چشم سده ^۵ مع
لشکر دهخدا اول در ته بید ددم بناست لشکر کان مجع مایل ^۶ مع علوده رهه ^۷ مع دستی ای اهه ^۸ مع چشم سده ^۹ مع

ادن ۱۱ یعنی اول و مکون دوم که ۱۲. چهارمین الگل مخصوصاً در دوره کاربردی داشتند و در آن زمان راهنمایی از این دو افراد بودند.

از ودون چیزی داشته باشند مال دخواسته ^{۱۷} عده داری درگوی گیری.
 نهان داجت بند و دضمیر اینجان چنان شده بودند ^{۱۸} آن نیش بسیک آن تو پیرست کرد نفعه با خانه برده ام داد زیرین دهن ^{۱۹} از جه حصور
 خدعا رتو پیر مقدار ملکو، لذب دوزر بود آماه حسب خارت میان اموال دیوانی و سه دیسا رایلخانی تو پیر که نیست میان مای از عشر بار گز
 بود ^{۲۰} اگر ده سه صحفه تو پیر این طائل بودی متوجه و هندر کن مال را مسلم عوض اخراجات دلوازم ^{۲۱} کار ادبیان جرسه که تو پیره کو ددن اعیانه بقیه
 مای تو پیر سایی گزد ^{۲۲} بیچ تو پیر نیشه بلطفهان بود داخرا جات سیدار که لازمه دیوان باش پردن آپی امثال هر یاد پیکش با از عمارت داخرا
 دیوانی چون در مقابل یکدیگر دارند اخراجات در مقابل تو پیر آینه این قضیه دمحا زیر دشن ^{۲۳} چنها بیرون از آن غافل نبود در سالهای گذشت
 بایم تو پیر مال نیلم ^{۲۴} راه بودم در داین سال پیش از مولی بینه کی حضرت عرض داشت و آنرا پسندیده خرمود در آن باید ^{۲۵} سور عایش بر لجه نغاذ
 باشد و بفت وصول نیلم ^{۲۶} راه آنچون بازک دقت داشتیج خواند مال سالم بود در خاطر اینجان چنان مصوشه کل آن دست ^{۲۷} ماقبضه خدا
 دناره مواب ^{۲۸} و چنانی را زحمت لیدار و مسد و میافت بر عرض لایع قور از شفت به دم دشادر در سالها گذشت چون خوار است احوال نیلم خزان
 دار باید حوالات رفته و ده اضعاف هفته ایضه باید اینها در ده بودند رعایت یاری ایشان ^{۲۹} بیچ لعلی عن این احتد و بتفهیر یاری احتد
 ابعاد اول رسکون دم بکدام ^{۳۰} بخ اول دم مال ^{۳۱} بکسر اول رسکون دم ده چند این شرط دو گرد و سه ضعف ^{۳۲} ایی قاده باید ۴۵ بار اول شوده مل هر آن مولف در این
 کای ام از این خواسته بکنی ایجاد افز و دو نی را خواسته باشند ^{۳۳} بخ اول این فاعل بیچ بگردند و این باب تفعیل آهد عده از این باید نهاده ^{۳۴} شاید
 در اصل مبتدا کن باشد و این بکار ده منه و کن فو شن زینی در بانده ^{۳۵} بکسر اول رسکون دم بخ اخراج ایش که مصادر با بتعال آمده دچیج اخراج ^{۳۶} ایی قم
 ضعف نیست ^{۳۷} به ضعف اول دم بخ مقداره که اول است بعنی دست اورن ^{۳۸} بخت مهم اول دشنه دم بعنی دلیل ^{۳۹} هرگز سقوی است طاہر آیینی نویز
 باشند ^{۴۰} هر کسر اول دشنه لطفه که مفوی است به معنی زمان دلکم پادشاه با اسطول قزمار ده مکم ^{۴۱} بخ اول دشنه مصادر نفعه معمق راه باضی در خواهد
 در دان ^{۴۲} ایج دن ^{۴۳} بخ اول دشنه دم دشنه دشنه ایم محفول ای باست دلیل یعنی چنان صورت باید ^{۴۴} مخدوه ای دد کنیدن ^{۴۵} بخ اول صور
 باب مخاطله هم معنی خوده گیری در حساب دیزه ^{۴۶} بخ خوار بینه نایت نهاده

منظر فان دلاة مالک السخراج مای عی کردد ارباب دلالات بجهات تازگت تعقیل می داشته دفع دفع این ان بز صلاح نمی کنود در این قاعده حمل
اعتداء بر بود از خاص خود از مسئله هاست و جو نات ارباب حواله اش را از امام رسائیم و حملها متواتر و متفاوت می باشد تا در مستقره عرضی آن
امکنیها کم کند و چون مصائبیوار در زمانه دیداریکی از مشاهده رفت به مخفیان اگر که بتو

فاما عجزت عن الامر جبها
فالماء الماء الذي هو صدحا
بسطى المضاج طبعها الاحوان

با خود گفتم بی خاطل و جو نات مخاکس بخواست ارباب بمحبت و شایست است خاضل را در این دیدگان و از این مقام مدارد ادان دیداد ایشان بخود را در جمع
خلاص دم دادل بکش و بکش ف اطیح داخلی داخیج را گاربیم و توپر نایمه و دیده دست حق تاریخه و قبول / دم امکنیجوس تفخیمات در دهیم کرد مبنی
خون عرضی بالی لا آخره
لابدك الله بعد العرض في الحال

۱۴) چون تقدیم دست اراده من کرد پاشنه تیر بر پسری سر از ایران پیرون شواند اور ده تغیر کند و در دن و جو و این اخز را که لذت چکنند مروی می شوند

۱) ب خداد عالی بفتح اول زمانه اراده حاکم ۲) می گویی: ملکان انجما بادر باره سلطنت آن زمان نوع تعقیل در شاه از بز و صلاح بیو که بعرضی ایشان شود و از این
عبارت سعلیم می شود و ترجمه این حدیث حق دلیل و در آن را اعمال زرگانی کرد و براحتی مسلط اول و شرست غیره جواب نیازی کرد کیت از سلطنه و اینکه مالکیت یعنی
می بده اند و از برداخت کالیت مخدود بوده اند ۳) حل و فصل پیش المقال دلیل اشوار بود ۴) می گویی: چون رسائیم و جو خزان بسیمه می مخدر بود دادم
می کرد و حوالات این از رای ای ای رسائیم نایاب از اکرم کمالیات دلیل را دصول می کرد و اینها که مقدار را ادمی کم ۵) چنانکه از توایع در ده قول خاصه
آیات خان المسناده می شود و نوش و فاده این دخنی چشم در میان وزرای مخصوص در ایران بین روحانیه علماء اینین ها حسب دیوان بر ای امکن معلم دارد و در می خوران
از مسحایت و فسحه هایی را نیز آنها در کده باشند بر ای ای ای رسائیم ای مالیا سه دلیل را هبایی برگزیده بود محارضی مانند محب المللک بزدی می بختر طرق دصول
مالیات اور از خان مخصوص نفعی کردند بلکه از این نیز بجاذب می کردند و لدارالاسی را همچشم با اضطراب دسرفت و حیث دلیل احوال دیوان مخصوصی کردند زمانه این امور
که که این خوبی است موزه خواری گرفت و می مکنند و زمان حاصل دیوان را زایمی کرد و گاهی: زبان میده الملك خود را خواهد می شود و در چنین حاکمیتی که این که که
سیاست را بگزیند امور بود می باره احتیاط در حرم و هر گاه اقدام کنند تا بر کری دست بخواهان نداش

او بدل و زبد و لاله بکون الاما اربد اضد او چون دیدند که راضی مصلی در دهد و راهه خواسته دادند و این سبب آسید در مکنی خواهد رسیده (تایی را را با
دادند که در مشهور مزد نفع و سین نما امروز دو از د سالست مجمع امرا که بخدماد آمدند و اشراف حاکم کرده در جدد د د بیت و پیهه قریان نزدی
کشیده اند و تا نخایت دفت از آن دجیه بخواهند ترسیمه هر چند پرستیده بودند که امرا اشتراخ صاب کردند اعمال با خبر رایی های است رسیدن ایام است بودند
همان و بقایا که توزیر را د بودند اکثر آن خلاف دیده اند ^۱ آن مقدار نیز که باقی مانده بر جای است رعایا د معرفه ایان مکث ایشان زمان تکن که جز ادوان
رسفرسته د معاشر چنان مایی بشاشد اما این استیفاده آن مقداره بودند و آنکه که امرا از مخداد بازگشته مصاخصیان را بینه اگر حضرت رسید
در بایان آن بقایا پاره عکرند و اوراد پرگ ریخته، سلکت ف آن واجب و دشنهه اتفاق امرا و مسخر دهند ^۲ عرضه، دشنه کریم با بر جای است ^۳
و رعایاست و به حاضر نظری تخلیق نموده د چون بر رأی ایمان آنها کوشش شد که من نیز نماده نیز اگر از رعایا به تحری استیفاده و دخالت آن
از آن حاصل پیشتر بشه جو موجب خرابی و لایست ^۴ توزیع دیعت گردیده ایان سبب تو احشنه عاطفه و سرخا پلیز زمان شده ب معاهدت باسر ^۵ از
دو این دست از آن سخن نرفت اما چون در ضمیر و خاطرا بیکان چنان لفظ دخانی در سکون مژده بود که مقدار این باقی را فهمند می میند دشنه داد

^۱ من مر خودم دهنم خواهی اما خواست من علی خواهد شد. گویا زبان حمال خدا و همچنان دفعه ایان دست ^۲ بکسر اول و مکون ددم محدو ریاب استیغاف است
پیش خورست که رفع سود ^۳ خلاصه ایین گی گویی آیه راحیه: ما لیست و خزانه باشیم و اگر ام کرد و بخواهی داشت بودند به علوان ایام است بدند به علوان خان غرض ادار
این سطبل ایک اگر چیزی در دست من نلف شده من خاص من نشودم بلکه ایام است بمن پسر دند و بر این ایام از راه شرع نماده شده بنت. گویا این طبق
در عی سود کرده، ایام است دله هاری آن فرق بدل د سهل ایله رسکه د داین صورت بر چشم ایین نکان نایت سی سود ^۴ جمع ایون و سی که بر شیوه کا من
بیانی دنیوی مجموع ^۵ بکسر اول و مکون ددم محدو ریاب استیغاف همچنان مکملی دهند و دهند است ^۶ لفظه کی متوجه است شدیده معنی باز راس
و حاکمه داده ای باشند ^۷ خلاصه ای دسته د دم مجمع خاص است به معنی عدهه داده چیزی است ^۸ که است از علله الایس صاحب دیوان ای ای
لغت دله و بیان غریب است به معاشری پاره ای در بیان نهاده.

امکان ریزی، مصوّر کردن و تجزیه این نتیجه می‌نموده. با این شایعه مسکن نموده و در فرشته شده، دلگزیر جراحت ایجاد شد.

بلاد شرقی؛ خدمت پادشاه را دهار گون اخغول روان فرمود و مبنی آن سکنی بسیار راه دور نبود با کوشش زستاد و پادشاه به نفس خوش، سپل ترج

مکار ب عزم زمان غایبیم ادبه جا به ارسیل و موصول روان شد و از آنجا طالع و حبشام در خاطر گذشت جویده، از آنجا بر اندور کار دینی کی آزادی خواستند.

از مراعات مقطع دادار آنچه بر عزم بعد از بازگشت دلخواه کردن را بعقب نگذین به جای شام دادن / دادن و خریدن هر دو فرم ممکن

يُبَثِّتُ أَنَّ إِيمَانَ ذَوِيَّ بَوْسِ الْأَعْدَى **وَلَا يُخَرِّجُ عَلَى ذَادِهِ مِنَ الْأَسْدِ**

باب فوج دیگر: العده دایلک مولوادان نتوخواهون باید ترا اما خود: چنان‌جود دنایش اقوال اصحاب اغراض در حاطلیا دشاد یکم لامعف بله

۱- تدبیر برگداشتم گذشت اند مقصود شام سوریا بپرداز و هفت جم حفظت می کرده اند: نسلیان، اردی، عجمی، دشمن، خضری، عوام، نخور ۲ تبر و سعاد

د پاکیخت محبودی در خستان از محبود و بهانی است و داده هم مذکور دی و ذمیح داد که مرد یا ای خزر را کتاباً چوی از سلطنت خیل شاه فناهه را شاهی ترین نظر مرزی ایران بود.^{۲۰}

پادکوبه، پند و حم و پامی تخت جهودی از دریاچه نئوی در حفاظت واقع داشتند جنوبیه آلمان را که در دریاچه خزر، مسلطه اتفاق خبر دارند، سواح و تصفیر

نفت و صنایع نجف عالی دلیل جو دین شعرا می دانند که شاعر از دارایی دارد اما هزار جمعیت است؟ با این توجه به مدارک جواهی در دهه ده بیان این مقوله را باید متمم شاید بروز و بزم خود

اد پیل یا شده گشت همچو ار سیل تو شن دار پیل با ارسیل به خواه دل و نکون ددم آندر هستی که در زین دعوای عراق جلوی بشر قی خبر همان موصو بر طبق ایران ذر ز

عاج و سکونه و پر کاری از ناسکست و آد و بله در این راسته داشتند و علیه ملکیت به خود پایه گذاشتند و خان

دجله و خان لطفعلیخانی یا همچنین رحیم خان دلخواه و ناداریان در ۱۸۴۶ میلادی ایجاد شد که در آن زمان ساخته شده بود و دارای آن روزگار عمارت‌های اسلامی بود که از این دلخواه و ناداریان در دوران تیموریان و صفویان و دوران شاهزادگان ایرانی است که از آنها می‌توان اشاره کرد.

آن مالک فعلی در روزگار خلافت ناصر از اساحت در حصر اینها نام تردید است و لیکن شام هنر آغاز حصر در اینجا دادم را ای خواه بر قریب احتمالی به نام

دلا مرد لفظ اشاره و مطالعه بتفاوت های زیست حصول در مقصود است و مقصود در مدرس و باطنی که جواز مینه عینه الرفع علی عین الدلیل آن دلیل بود دار.

آن عین که جم عین دار نداشت حوصله اما المال در این دم این بیت در فاطمه داشت.

الحال بخی عنک شیاولا صاحب ذی براد الدھر حال

دیرون حی ششم برادر که در ذات و حالت بزرگ با دلیل دشمنی است دل خسروی از اضطراب او مضطرب شدم و ام ادر آن حال من بیک خارج بودم از دادن و بیداد دان یاد اندیشه از ادب ارادت حق تعالی در ساختی خودش و غریب بگاز حق آن احوال را یعنی حی دیجم بر خود نه لفظی و تهدی می داشتم مرتضی بی بی جیون و چرا دل نم اود داری خانه دوس گم برچ از تو امد خوش بود خواه بر عقاوی ارام شر

الی قم بحضور با حسانک السکر

پارب ذذ احسنت بداد دعوه

اذاع بالسرادع سودها

دانع بالضراع اعینها الاجز

ذیکف بلوع السکر الا يفضل

دان طالث الايام والصلح

۱ مخصوص برادرش شیر الدین چنیست که در اسلامی اهل، ملک کوشش بدهی و بزرگی داشت و توانی تأثیت خاصی احمد عماری گذاشت و بفتح

چاب شده در صفحه ۴۷ گوییم که این خان در او از فرم معایت مجدد الملک شد که از جمله علاوه صاحب دیوان بود از وی رخنجه برادرش فوج عدها ملک

که مامک عراق خوب بر مبلغه خلیل غدو داریم و گذر ائمہ تمام، مال صاحب دیوان راه بافت و درزی خان اور احمد الملک را ب دیوان طلب شده در وقت

خواجہ را کیت قدم پست ترن نهاده و می سوال است که خواجه هر یک را بچشمی بمحضنا که حال بر داد آن خواجہ و اس طرفه چلت بر جای تباشد و راه رس

خان نشید و آن صورت بگزار باده درین حمام گرد اماده عرض قدری کیا گوشت خون بصره اور بر پشت بده خواهد خود خواجه در دم غریب خانه اداری بازیست

بینه و سفر داده و خود باید از آن خواجه بپرس و نفت خان بعافوار گفت کل این تاچک بخایت میتواند با الملک چند مرتبه باختی را در کدام دنیا

نموده است دیرون گوشت خون در دین این نخی است باد و از نفت برگزیده کل از دنیوی با خود مقرر داشته بودم که همان لار دل جمعیت را پیر دن از دم به از

آن خان درزی از خواجه بیمه که ای الملکت بول بداری بر تو نظری کند و تغلب و تصرف فی بازی نایم فی الواقع می گفت داده اججون و نفت را متصدق اهل اه

و طلب غیر علی دیده و قبول تلقی کرده گفت ساله است که ایند چنان بدرست ناین خود بیم و بیرون دارم و سعیم و پیچ ام و خود مصطفی در دریا رات ملک شد و لفظ رسیده

در تکین و نیت امکنی کی نوشتم و بر اینها من دلخواه ام املاست کردم و اینها بیان در آن راه خاطرگذشت شعر
 نلانک صیفاً اندیک صدر
 لش نتل الومان الی شرا
 ارد الدهان فی ذی الام سر
 دکن باسه موئیقاً فانی
 حند نادیش بسرا دعسا
 ذمای اند زمای لا ابالي
 حال اما الایام حال جال
 ان طال المدحه لانکن على

چون مطالبہ و قلمی کار از معناد عوامه ام لوف بجیه بود معاشر دیج و ناییر مقاصه اعد او شادی هد و دست که از این بخت و دیده تریگشت.
 ان الزمان اذا بناسب
 الذي اعطي قدیما
 كالرج وجح عاصفا
 من بعدان بدلت سپهنا
 اد ائمی این چند پیش از خاطری که بر ادب کفر ناگه بود تریخ / د.

وق بارگ ایند کریم و آنچه هست از تقدیر مردم اینجا هست دیگر نهی و بروان داده چه جای اینها سرد جان نیز طیلی و گاه دینه گان در گاه است دیگر خواهد راید این کی
 بودت اشاره از شوه بی چند بر و حق دیگر ای ایشاد و معرفتی درست خود را آخان او را بتواخت خواهد صاحب بیوان خان را در هر چنان طوی داده در انسانی چن کل غنی
 در بر ای بر پادشاه بالگیر چند رده بپرید خان راغنی روی کو و طاورد و حقی از نفس بدن در پردازند اینها ۱. چفع اول ماکی کبرای سوداگری آماده شده ۲. چم
 ادل چم میاض که بالغ دلوں خاری چفع بند و از میاض در اینگوایی اینها عامل خواه طاین مشکل و سوزن را میاض چمی بگاهه ۳. چم میخول و سه آهه ۴. چیز
 بیمه اشت زیده ۵. بچ اول ددم مصدر و سه بمحن ایاث خانه مال از بده ۶. بچ اول چم ضیغم و فتح است بمحن خوار و سه ۷. چم نمر و ده خانه ۸
 بچ بستان ۹. بچ اول چم فرب خوارند کرده بآشند خاکه را چم فرب خوری همچ اول بایک ایشان و سه اما چم بقین فرب و دیگر کرست ۱۰. چم دولاپ الیز کر
 با غمار ایشان بیرای گفته ۱۱. چم روحی همچ ایشان بس ۱۲. همار جایی که گفتم دهوار گفته ۱۳. چم ملوك ۱۴. چم دایره چاریا ۱۵. بچ اول یعنی ۱۶
 یعنی چیغا ۱۷. بچ اول ددم دسم همراهی ۱۸. یعنی اول جواز رسی در رادس

١. با ملک لایهین بالعیر
واد من لكم الفضلاء العذر
٢. دای عین من العدى سلط
دای عین من سفاسن المدرس
٣. السبل حرب لكل عالیه
والدهر من على ذوى الخلول
٤. لانثامن الدھو لانثامن دای
في وددہ دانما في الصدر
٥. وانظر الى الصلح يا هذاداصله
والنفع من حيث جاء بالضر
٦. ممسوفة عند مطلع النظر
تلابعنىك هذا الحس في النظر
٧. فني له فلي في السكل
...
٨. فني دان لآن ماجهها وحلا
كم عات ذاتك على حذر

واز آنی در صحبت جماعت بهزاد آدم و آنچه موجود بود در خزانه دانه و دن خانه از نیک و زر دلیل و زر مرصعات و چون در چند در چجزی که در

١. با خود گفتم: ای آین پیش آید برای تو خی ناین و بحکم خفاذت در خدا دندز برگ خشود شو ٢. کدام کی از دست دخان را نام باندز کدام چشم از کدام در در گرگ
صافی ماند ٣. خطای رسیل سازی بسود یه عالمان عالی را دیر ان کنند و زد چه خداوند ای حق است درز گل مطلع است ٤؛ اقبال و ادب اور وزیر چرا غافل کنی
جه در آنمازه در اینجا ٥ ای نلهن در صلح دگر ایش دعاصل آن پنگار بعد از همان اید که بان از آنی آمده بود ٦. وزیر چار در چشم مردم آن محبو و دعوی
البته ای من مطلع از این ایوب مدهد ٧. من بیت یهم حمل و منی و هیچ کدام از دنگز بسود... خلاصه صرع اول سخنان بیست که این وزیر ابراهیم
در نک، و بیت پنجم و سیمده نویم اید البته باید بان از پنده شد ٨. اگرچه این بوزهار دعاصل آن در نظر خوان این گوارا هن از زبان از سه چیز بر
گذشت: گذشت پی از آن بر خود گزبان باش.

۱ دانه و خنثی بود تا از او اتفاق نزدیم که ناچور و مغایل شدیم شد و تفصیل مقدار رفیع است میباشد خان بدادر املاک مملکت و مورد است در بلاد عرب و تمدن از محابر

۲ دصیاع از این روابط بین دخایا و دادالیب دار ۱۲ جبهه هزار است در سرای باده هما مات و اذواع حیوانات از ها ملکت تا در اب در چشم مملکت بر آن

۳ اطلسی رهبرد خاص دخزندان بر اسرائیل اجتماعها پیرد محبی ملکه شر

۴ انت فم المثاع لوكت شفی

۵ عنوان لا بناء للآسان

۶ عائز الماس عیانک نان

۷ سوسن عاشق ماله صالح

۸ فاذ احباب الله سیر اعدام

۹ دانی غایت عایت جای افوت در حرفت و شفعت و دلسوی و مردت برادرم کلمه حضرت پادشاه پیغمبر مطہر است نسبت نموده باز منتهی

۱۰ جون بهینه ای ایده جاده خوبی اور تحصیل مطلوب پیش از دیگران بود ایجی بلطف من کنده دمی خواست که حق تر پر و سی و جویی زیادت حاصل آیت ناد

۱۱ ای جهان تو خلاصی خوبی بینی ایم دانی دیجی برگ نوائی کار دن خی باند ۱۲ ای جهان بر این تو عیسی نیت جانگز بمود عاریت دهن بیس کافی گردی

۱۳ ۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

خدمت پادشاه همچون افندی و آن عقد دکمین حکم بود اخراجی پی بود. اول برچه رخانه کو و خرمنه ای از بود از او ای روز بعده بجای بر مسحید برو

آ درود نامه تواب و مصمان را طاهر کرد و بسیل استواضی بر جیران خاد بود از این قدر نامه توافت و نامه این دو جهات را اضافه در جهات

دیگر اراده من برگات برادران خارجی کرد که این آغاز تبریت و تأثیر الهی داشته باشد غصه عیم او اکنون حبیبالوف و مختار الدال طاف نیز هاست

لقد احسن الله فیما عرضی لذالت احسن فیما عرضی

نهایت آن ایشان، بینضمن من الاموال باشده تیج آن سراتی و تیار زنگنه فتوس در امان و حفظ اینجاز تایید میگشت همین توادی در دلم

اسم ملکیت برآن رطائق رفت و کلیفی طلب کرد و اسانی از سران بر خاسته و شفوه طبع و عار و عالم تجویف نشستیم و اذکر دلیل این حیثیت پیش از

نها ششم داگر این دجهه رطلب می دارد از ازوجها و اجابت باخی بودی از فرمت من یا آنرا هدی حدد و شایست که از دوستان و شفعتان و مطلعان

به امداد دیا استواری طلب و جویی ادمی دچون این حال و رای طور ته ببراست از ابداد خارت اصحاب و مطلعان فانه وی صورت عی

پسر دچون هر چه موجود و باکثر شنبیات و المتفق تسلیم شد و نامه توافت در کت لایقاد صغیره و لاکپرها الا صهبا خاد اهل گست وغورا

۱ مصدر را د ب پیغادی و ق شدیدم پیغ این روحنا که برادر داده نهاد نوعی تهدیب نفسی است که از طرف خدا برادر داده ۲ یعنی عام و هفته ای ۳ این معمول

۴ این گزنداده ۵ این معمول یعنی خوش ازدیده ۶ مجمع لطف نازک که برای این اندزاده ۷ کسر اول و کنون دید چارشنه لر گرفتار از دن ۸ بخواهی ددم

یعنی پیروی از این ایله فسیب می شود که این دیگر بخاده از حد فظ و نکند ۹ مصدر ادک به خود و ق شدیدم ددم یعنی حکم بردن و انتشار خودن ۱۰ به قسم اول

۱۱ فرع میارم مصدر بالغه بجهی زیاده دردی کردن در جیزی ۱۲ به قسم اول با خون آن پاک مصدر هنک ارس بمعنی که از این خانه ای ایلک خانه است

یعنی خانه ای دارای بیهی داشت ۱۳ مصدر اعلاق و بیان ۱۴ بخواهی دل و سکون دید میعنی درخیز مشفت است ۱۵ در اصل چیزی نمود ۱۶ حرف نمی دادیکه از دومنی در

بلکه ای ایه داد ایه است زم جهد دیست که مصدر بلفظ بلکه باید بزد ۱۷ می گوید ایه من از دجهه عالی ادعا که از اندزاده معین نه رشت نمایم و مدارک این قیام کم

هر دقت ادعایی باز دی که اندزاده غیر داشتم آنرا زده ایه چیست؟ نایبر کوی بود اینها باز ایه کدم ۱۸ دل او اهل ایه کنم و دل پایه رفیق فریم من اکنون لفظ میخواهم هر چیز

از این پیار دی در اینها که اعمال را باز نیزه متعذ برخواهی داشت گویا از بجزه داشت گرگه شویکی از این ده ب طبقی خواهی از ۱۹ می گذاشت اکد بر رازها که خواهی از ایه بیهی

می داند من کشوف ایه بفرزندم رضاییش بارم ۲۰ داخل با خا رسیم بدلیم ۲۱ انتیمه ایه و خوانی زنگین لذت ادعا کیست که از ایه چیز هم مخواهند داشت.

نر و سکت عومنی و مردست معدوده اگر داشتم و مطلع افسوس ارد خانه را که از این جز تسلیم و توکل جمع ملجه و پناه نه فی الحبل اپنی مکن بود و به تقدیم سرمه
دکوش و گیر عمال نانه درور اکب اینجانی بد جمل رسیده بود و آنچه لائون حمل و عرض بود از جواهر و جامه و اجنبی داده ای زر و سیم جمل کردند و مصائب
خود به حضرت برادر نزد چون آن سعاده از هزار کیم طبع و گوش اینجانی نشانه بود و در عین آن دوان افلاک توازی ملده سیزد روزه کار رخن بود و داده
بهم به امیر محمد عرض حال اینچه ای دادم طال عمره بود جمیع وقت که مرا قیمت و می‌علم ملت مسوم شده حال مساعدت معاویت او در این یا ب محروم
بلکن معاویت موجب مراجعت است امده بود و بود میناینود شد با دنیشند پیر و رأس افسی ای بود و بدان سبب زمان شاه نافر جبار با وعی
با امر احصال به نهاده امده و گذشت دنی و وجاه رعنی که ما از ملک الربیا من سلطان پسرتیم و تحفیض الشکار کنند جماعت خزان بزرگی دارد
اندر دنی را حاضر کردند و هر چهار طاون داشت از اینکه فریاد کشت نفع آن نخودند و مرا اینهم در خانه مالوحت مفرداز مطلعه موقوف گردید.
فی الدینیا ذر علت حقیقی
و دعا حسینا الله علیک و حمدی
و حسینا الله عنده کوئی

۱) میتواند بر مازنگ که خداست از این بین می‌داند من که متلاف هنر هنر سرتیم در رضایش ندارم ۲) داصل با خادمیم بود طاهر املاک باشد و عراق نزدیک
بعد از جایی است که از اراده چهل با چشم تجیی نامنده نه دخل ۳) به خداویل و مکون ددم دیگی ۴) یعنی در زمین اود داخل / ده بودند ۵) چشم نازل فرود آیده
۶) گوش منصور داشت برادرم شمس الدین صاحب بیوان است چه گویید: بیان است اور حضرت خان ملیعه درسی نداور زیر گفوار اور احتمل بعضی برادری کرد
حسب بیانات مکالم خانه آبودند بیرون ۷) نام ده محصل سخنی از خواصی دیگران ۸) گنجی از زیر مانک نموده ۹) گوهر گاری قیمتی ۱۰) بخشی ۱۱)

ورزیان آد ۱ بالعنصیر لا یجوعی ان هذالحن من خلائق الایام و در احکام ابن ابیات فاطر ساریم گرفت شعر
 فالصبر عد الصدم الادی
 فاجذبواها باليد الطول
 دماله شد و موصولا
 قد كان وعد الله معولا
 بعد و ناف الخطب مخلولا
 تكن بفضل الله حشو لا
 فائز الارکم حسود لا

۲ بالعنصیر اذ آنی ناذل
 ۳ در اوز الله بها و اهلها
 ۴ لا يُستغنى اذ ما يرى
 ۵ ليس لكم الله من دافع
 ۶ من يبغى الله ويقص له
 ۷ تكن بفضل الله مستوفعا
 ۸ دسله کی بعطي الذي يرجي

۹ دجنون : نسبت فیضان بیض فضل باری تعالی خلقت هر زر امثال من لا جعل یدک مغلولة ای عینک نیاعدی انداده بازدرب قول

مکالمہ ترقی نام نزد منابع آن حصت پژوهیم و صفحہ نادیت و تبلیغ را صورت آن معنی را که با مخصوصیت خود بیوست داشت

کارخانی که لامپ فی مسلسل از آنها مسیحون دسته عالی باشد چند وزیری گیری سلسله دسته ایم و دو شاخ بازگشته اند هر دو این شاخهای باری در جنوب ایران اداره

^۳ شیخ ابی الحجج قدس اللہ عز و جل عزرا کا امام تھا۔ کوئی لگنڈہ میں مرد اپنے طلاق خاکر برمرا دے بخشش رادھت غیر ام

غوشیه چون هفتمین آندر میری این از آنچه ای اسال / دندن گفت: «چو دی که ساختی ایشان شده برماد با ادعا نمایت کنند صد هزار -

لآخر عنوان: ملخص المنهج المعلم

وهو من ملائكة الرحمن في السماء وهم يحيون الموتى وهم يحيون الموتى

ادن و میم از آن سلسله با داشت محصول به شخص و مثال ایچه میود مکمل است و بدان حد میم که این اراده در تقویت بروایات سید

در سفر ملکه و رئیسه و مادر فقیر اهل طلاق دعوی را در اینجا می‌دانم که این دعا در اینجا موقوع است.

۲) جویی را گویند که در مساحت داشته باشد و از تراکم جمعیان و گنجایش را اندازند و نوع از میان این ۰

دستاخ نیز آنده ۲۰ سالات ای سیده نام کاربر است به عنوان اسرار الموصیه فی مذاہس ای سیده تائیف خودی مسحورین ای سیده هر ۱۰ طبقه ای

میزبان این ایجاد کرد و حدود ۸۰۵ پرداخت شد (چنانکه: آورده‌اند کیت ورزشگاهی اسرار و حر (عصری‌ترین اینجدها است) در پیش‌نوروز

زد می شد. چه مخصوص فیش از صد دنیا کسی باشد. نیاگاه زنی پاره های خاکر زان یام پیش احتیاد داشت که می گذرد. از آن خاکر زان بعضی بر راه

شیوه رله. شیوه فارغ و دود همچنان که مذکور شد اضطراب آینده و لفظی ای سرای یار نیز در خود مبتدا و خوب است. شیوه مانعکس ادام گیری را دارد.

جوده ص ایزد و دنیا کارکرده باشد و اصحابه جوده خواهد بودند. نیزه داده باشند. نیزه داده باشند.

شیوه ایجاد مکانیزمی برای این اتفاقات است که در آن میتوان از این اتفاقات برای تأمین نیازهای خود استفاده کرد.

این اینست که هر چیزی که در میان افراد میگذرد، از آنها میگذرد و از آنها میگذرد. این اینست که هر چیزی که در میان افراد میگذرد، از آنها میگذرد و از آنها میگذرد.

در آن موضع چون دستینه مدعی نبود چهاری ظاهر نهاد خبره و دستینه هان بناء مادرس و رباط پیش بود. شر

والناس هم الحياة ولا ادى طول الحياة بزید عمر جمال

وادا انتصروف الى الف حاتم بعد ذخراً يكون كالصالح الاعمال

چون از دستین موهوم قاده بیش باز نماید خوش طرح و اثاث و تجهیز که بر مردم میت د مراجعت و مراجعت و مراجعت و مراجعت

نفر را آن بار نیز از دشمن مظالم برداشتند بعد از آن چون رسیج فتن نماید، سخراج بقیه خانات از ملکویت نزدیکی و اثاث و در حل

دستیح آن شروع نخواهد داشت آنچه موجود بود از اثاث و اثاث بیرون نماید که دشنه بخواهد اینها را باز نداشته باشند

ادویه مخدوده دمر گرد معاجمین و اشربه که حیثیت دارد خانه ای بیرز و خراسان دشنه دو صد دینار آن ترتیب رفته و دستیح را از دشنه

در راه و نای مخدود به اد نای قصر من کجیل / کردند و موقوف شر

حالاً حیثیت صفت لین بستان نمای حسی اد ای حصارم لا یغدر

ابضم اول حجج تماش است که بالغ دنای حجج بین لقطعه ای است به متن کلداد پویتیدی بهار روزه ۷ جمع اسم معقول که مفترض ملبوس است ۳۰ بفتح اول ددم

گالا در سباب خانه دمال ۴ بفتح اول و مکون ددم آنچه در نزد مند برای سواره که گویند محل البیرگی باید اول و اینها در محل خانه گذشت طبق مجاز باشد زیرا در عک

رول الیت به کار نه فرمی و سباب خانه ۵ بالف مدد ده ای ایزه ۶ جمع بیت، همانها ۷ اسم معقول نهاده اند نهاده ۸ جمع نهاده گویا اینباره نهاده ۹ جمع

ادویه ۱۰ مخدود دار و گای که بار و دیگر ای ای بخت نکرده بایند ۱۱ مرکب آنچه نهاده بایند ۱۲ معاجمین جمع مخون است دار و گای که تغیر گشته ۱۳ جای دارد

۱۴ نظر نهادیست در ایران ۱۵ بضم اول نام نهادیست در شهری خان ایران ۱۶ محرب شوئزنام شهروز از نوشته های خود نهادن ایران است ۱۷ در پای او و چ

گذشت پیان شه ۱۸ بفتح اول پاکسرا ای ای بان چیزی که نهاده دادی در ایست پاریسان از آن ۱۹ ای و نزدیک خواهد ۲۰ ظهر آنام حمله و پنهاد گویا

۲۱ یعنی مخواهیست در درز ۲۲ بجزوه همچنین نادار و دیر است ای از دنیا بر در اینجا ای با اعلاء رت دستیح ای ای بختی ما کو ای خود را ای خواهاب دصفه ز

بازم و هاره نهاد.

و قید خدید برد و شسته دود ساخ عوض آن بینه اند و آنرا ضمیح بدل و نهار من ساخته و بر منوال اکنجهون مصلحت وقت مخصوصی بخواه بهمه اند
اگردن من اند و خشنده ام - معانقت او سرمه باست آورده و بمعابر مت چنان سرمه اند که هنوز اد دست خوش اد باست نه.

دان بینک المأني مغلظة كالله ولا عاد بالضل الدهر

در آنکات که امید حیات در با دیقاچزد و محاد در لقور نماید و فناد در جود را در سبک داد خود می دید از حضیر باری بر دل جمیع باری علی باش -

و جزمه و حکمت بی درین عیات ^۴المُسْعِدَيْنَ وَتَحَاتَتْ بِهِ حِيجَ بَارِی که بردم هو الذی انزل السکیتة فی قلوب المُؤمنین لزداده الایام
مح ایامهم در تلامیم آن املاج که شیر بر اکتفید و از حیات بیری ناند این ^۵قطوعی احیاء رسی دو و می تر بینک برادرم صار انتقامی من الطواری

الحمد لله رب العالمین بیشتر نه: شر

قد اورد و معاود الحظ

جود الزمان و مابعده بالغیر

^۶اسمح مذاک المؤوس ذلکی

اسکو الى ربنا و سیدنا

۱. بضم الهمزة و می دست بدر کردن کار و مدن کنیه از اکه هیته باهست ۲ بفتح الهمزة و ددم هرمی است بسمن ددم بهار و ۳ فریاد رس خرید خواهان ۴ باری

حربن ^۵اضطرابها

مودت نداده من بوس والمعزز

بل اشکوا له آمازال با

بابان کان من و طر

کان تاهی عنان هینا کالبان

دیرون به مخون مکوتب وغوف باخت و داشت که بدل داده من من شفی وباری ثبت دادن با کمن حضور من باری ثبت شکر پیاس

باری گزدشت امامه اعتصاد با هدایت گفت اند در این حال که امید چهات بر بده و مرغ و جاز اسیانه گار پر بیده دادن نهاد

دبليست که اگر بر جهل راسیانه تعلیم کند حمله دکا الک عرض نبودی چندین قوت دادن بیاد و کار دی تو س طبع در ای روایت نخواهند

دیگر موافقات نخودی دیگر از مشقیان این حال عزاده بود و جواب این دو بیت بر عطا العاده بششم

^٩ می الحدا ان لا للین ندلاً نصرف الملاعی ان داء الحبيب

وکیف امال بالخطوب داماً حل من الداعی الحفظ در قب

دیگر چه در حقیقت بر ترتیب گزیده از مبالغت و لطفی و تقدیر و رسیده و از مرثیات حدیث و فتنه بیرون آیینه در آن ساعت که بحث امامه هاشم و هاشم

۲ پنجه اول دندز ^۳ جمع ضرب معنی خالق ^۴ پنجه اول امیده واری ^۵ جمع راسید ثابت و پا بر جاینی کوچه های ثابت ^۶ اخطه و گند ^۷ جمع مواد از اراده

انداد ^۸ در زنده بیعنی بر دباری دهم موافقات بیعنی بر دباری ^۹ جمع مشقی دست بیعنی عمر باری ^{۱۰}

بروسی طبیع عرض هماده قدری داد اند و پیره را نخون تخدیب و صنوق تریپ چیزی پرسید میباشد لفظی که اراد ارجاعی صافی باشد
دیگر که از مردم دراد جانی سبب عظام دینوی کرده شنیده است و آنچه نزد حال حیات میباشد که بود گلگری برای دیگری چگونه میباشد
آن از ده همان دعوه را در غارت اخواهم چون حال بین جملت بهده نخودند هرچه بود متأمل و جمل از جزو تاکل از
آب تا گل بر حضیث نمیتواند داشته باز و مکن صامت نمایم او و دزنه کن در بلاد عرب دیلم از موروث داشته باشند
دفعت نفعیں با مشهد نلات دسته هلات حسین ام منقو لات عین اسباب از املان از آب دزنه از حق خشاب تاخت
آب دازنیل آب دار ناسفل خاکار و اقطاع یافت و افعاع فوت از ذهبات دھیانات تا خوفناز هر داری تا صرف دار
ایران تا از زیر و از بیر ما صفو و از مطیبات گرانایه موصوف با معمایت عینه بود گلیم صوف دار لبیں تا خوش دار کلاد تا گفت از جام
ناکوزه داز بیان موزه داز مالیک بند داز از خوبی تا خوبی داد از بیان تا جمل داز جدی تا نویم نمود باندیشی اکور گلگرد
الاحول دلاوه الابالله . مصراع : ای ملک مودی ای چشم خواری ای هدود اوسی دقص بر عبارت لگم بی ای ای ای ای ای ای

ایش ملکبند ۲۱ اقام یم داده ۲۲ بهضم اول خاری ۵ بشه یه یم ک دی بازه ۶ آنچه اندک بود ۷ بهضم اول و رکون ۸
دوست دلوانی ۸ خاموش ۹ گویا ۱۰ مع مغلیش آنچه برگزینه باشد از چیزی ۱۱ فهرسته نهاده لات رس کجع حسنه باشند یعنی ای ای ای
ارزان ۱۲ و نیز کریم . شاهی بنشد داشته : خانه باغ و اشانه و غیره ۱۳ از دانه گیمی ۱۴ شاید مخصوص من در دا ب باشد که دا گل بر گردند
۱۵ هج تطفیعین باره عی بانت ۱۶ شاید ذهبات باشد بین زرنیه آلات ۱۷ هج تصدیک بجهت اذات باشند ۱۸ بهضم اول و ددم گل بکند ۱۹ بهضم
دی نوی گوره است که از صدف گیرند ۲۰ بهضم اول و رکون ددم زر باز خالص ۲۱ بهضم اول و رکون ددم در خاریس بهعنی میزگرد ده اند ۲۲ بر کار
و رکون ددم یم ۲۳ بهکسر اول و رکون ددم من باس زرد که بر زنخ ۲۴ ساید هجع طه باشد و از آن زینت دزیرو خود و اینجا تجرب عطر باید باشد که
جمع خراست ۲۵ هج سعدی که از ادنه گاه با هج عقیقی باشد که نوعی از اینها را بهوار است ۲۶ بهضم اول پشم ۲۷ بهضم اول و رکون ددم و لکن ۲۸
بهضم اول و رکون ددم نوعی بایی از ادار ۳۰ این جزو در عرض میباشد در رسمخان ایشان چنین است : حوریع اکور با راه مدلین پیاوه - خدا از نصان سعد از زیاده
این سفر را جایی بگذرد که کس تو اگر بود بصر آنیست دیچار و مسود ۳۱ یعنی ای هم مرکز که هنگام نوشتن حیال است بیوهاده می بزد ۳۲ بهضم اول و رکون ددم

میتو خواز سینه پر در انگشت رک باز خم باشد ای کنست از انگشت ناگو و بیش این نکار داشت همچنین هدایت و بردای کلی پنهان

مصرع - تا دل س علام شیخ جهان درینه ک امراء پندگی حضرت شاه نعمت الدین عزیز صد و سیسته در انسان مکن پادشاه زادگان دخواشین برخاسته و
چنگ ز دند و تر پیک را که برگات در صالح و ساد و ماقوم فرموده بودند در آن باب باز نمازه کردند لطفی ای اندازه خصوصی از خواشین -
بولوغون طافون دار شاهزادگان تو پلور ای ای پادشاه ای ای بیمه دل خرمود د بتو ای ای از خروج مصالو باس عیمه و محب خصوصی د مشغول
شتم در داد و بخت بند چهارم کار در مصمان سه شاهزادگان و سه شاهزاده د دار ای عین مکرت همکر فخر جهان مرنا خود را دستور کشید و کار آئندگان

۱) می خواهد در اصطلاح خارس: معنی تکرار پرین نه اصل برادرد ۲) سبک باران بخاست یا فشود اگر باران هلاک شدند ۳) طاهر اگر از بازار هزار است
در شش باریم گردید: علطف بینی نوشند. معنی آن خوش و سرست آنده ۴) کوک خوش دارد بخشد آنچه را کسی پنهان پنجه برای خوبی گفته که از هزار نه
۵) بام ۶) ای چگذشت ۷) بدیر ۸) همچو ۹) رست که بشیوه عربی جمع لغت داشت درست بخت ۱۰) هر احمد خان سخول ابا خان بود ۱۱) نام یکی
از منتهی در چاد سخول بود ۱۲) جمع مخصوص نگاه ۱۳) بی بی ۱۴) سال استفاده هستاد چوی ۱۵) زمان نگذشته ای ای خود را مانند اربعین صوفی که در قبور
نشست و متفوق رایخت ۱۶) بی هدست ای ای خود ۱۷) زمان نگذشته ای ای خود را مانند اربعین صوفی که در قبور

محضانی خدم پروردین بینا دار خلاصی بین تا خلاصی درج از جمیں نی فرقی در مصوری اند.

آن مرد بزم کر عدهم بزم آبج
کان بند مراد خوش از این نی آبر

جانیست مراده عاریت داده خداوی
نیلم کم چود نت نیلم آبج

امید بر خصل در بیخ باری سمجاهن و تعالی و معیج و بفتح و مت جنایک ظاهر از اور احشات دنیا و خارج و گشت به هیچ چیز از این مالیت
بر آن داشت گرد و معتقد نانه از باطن بیز از تعقیلات انتها و میلان و حادث استعمال کار از علامات شفاقت و نهادن باشد همراه ای پاک نه
دار و دوون اوز اراده ما و از اوساخ مظالم سلطنه و همیرا گرد و چنانکه در همیر متو راست در عزیز متصور بیعت عمرد و رضاه بزدان و پیغمبار از کدو
آخه رسانید همیزی کشته در رضاه بزدان گزند آن خود بچه ارزد و چه ۸، آیی باز

در آن شب که بادارش از مرضانی خود خواست بود در خواب رسیده بگفت: از هدایت رنجور بوده می داده اما مسلطات داده بندی و دخت تام حائل
آهد و من خود را می دیمی جوان در صورت احسن تقویت در مراجح قوتی پیش از مخصوصه می یافتم کیشی من بودند که با رسانه گشتم -

این در باعی نیم خیام در باغی این منشور است ۲ صفت شنیده به معنی رازی ۳ مسلطات او بچگانی با ۴ فوج من ۵ ظاهر حادث باشد و حادث
جمع خادته بیشتر آمد ۶ پس کسر اول و سکون درم باهش اول متصدر است از خذل به معنی خاری هر کن یاری ۷ به فم اول و فتح درم در نه ۸ پاک گشت
به فم اول و سکون درم جمع و فتح و چه کجا ۹ به فتح اول و کسر درم باطن ددل ۱۰ پس کسر اول خنودی خدا ۱۱ جمع سهل به فم اول و سکون درم و کسر درم
اطبا اراده دی که سکون از خله ط خاصه و زند پاک لند دا بجزم و آسان نای ۱۲ حالی است که تمام خواهی بر عواری طبع خود را کند ۱۳ در چه و ی سیکوت در
آفرینش ۱۴ پس کسر اول و فتح درم چگو گنی تن از مادر منی و ناخوشی

د عقد: دست عقل درای من و فور

زین بن من دل شکنیه دارد دست
چون دست دل شکنیه دارد دست

بلکه از دوی خفین جاعت اضداده ذفره احتماً بزرگ ثابت می‌دانم که برای دشیور را آن نجت نبوده است اما جاعت شفقت زین

ادی کردند و این قسم برباتی عقیق و الاجوه حیرانک من الاحدی. شر

۱) خصی کل عولی طالما حق عینه
خود الدينا حد لبر العفو

اکنون چون ارشاد مساعدت رعارات دمو افتخار تو قیم باشد. چنانکه در ظاهر راضی است دو دیت ثابت

دعا از این دست مادر امن دست
پس از این گرسنگا و ملدیه بار

خدمات همیه است بعد از این من از بی کن سر برگشت زیبی. از زاده اغزاز ارا کاخیار و قدر دست رعارات حال دستار بال غوش خواهد از این خود

دست غر را تا در برگزند غوان در نت تا چند باشد. الجنو. ان اعشارا می ماین منین الی مسبعين دو دیت حالت که پاس در این مقام ننادم

۲) مردیت افسار پیامبر اعظم که: عرامت من میان نجت کا هفده دلیل

برفت از سرزم آدات بر بربط طبیور دازدیل در درون مدیت و موسسه نفس الماره و خود
 خود را به زار حیل کن خرم اد^۱
 از بی خبری مگیر ای دل^۲ اماد
 حاصل ز جهان درست بادم ز دنی^۳
 زان دم جو^۴ لر تیت باری اماد
 دنیا هار دینا خود چند است رطب^۵ یا بی^۶ اد هشتما نزد داد الیاح^۷ خود رو رسرو برق^۸ ایت الحیزالج بو قسری
 ام صنو، مصباح دینابنده^۹ گزنه از دست در جوینه^{۱۰} اد بینه اد^{۱۱} الجیز^{۱۲} باد بناه من حمد من^{۱۳} ناخذ من^{۱۴} و من حمد من^{۱۵} ناخذ من^{۱۶}
 زنوار دخی طبع برسی بیان است^{۱۷}
 نواز سر صدق^{۱۸} گلپی اد رایش^{۱۹}
 نایم بجه^{۲۰} خراست سر نهاد ریاست^{۲۱}
 نا اخ خود از سخافتن^{۲۲} و نفعی از دان^{۲۳} حال بر این عوج بود و از تلویحات داش رات کرفت مزد که صاحب^{۲۴} گفت شاقب رائی ناخذ و از
 سلطان^{۲۵} ایان^{۲۶} دارد^{۲۷} الظاهر^{۲۸} باش از اسلام^{۲۹} درین ای^{۳۰} در دست اچادر و عنقین^{۳۱} داش که^{۳۲} نعمتی^{۳۳} که از عالم عجیب^{۳۴} بصفحات^{۳۵} و جود پیغم^{۳۶} اید^{۳۷} و مجدد
 ۱) بفتح اول و مکون ددم دفع^{۳۸} سوم نام مانعی سه کموب^{۳۹} آن مریط است^{۴۰} به فتح اول و مکون ددم و خرم^{۴۱} نوی^{۴۲} ساز دست^{۴۳} بی^{۴۴} نی^{۴۵} که^{۴۶} بس^{۴۷}
 ۲) دهان^{۴۸} و راه^{۴۹} رای ناشی^{۵۰} بست و فرب^{۵۱} بهم اول^{۵۲} آشین^{۵۳} او را^{۵۴} مگیر^{۵۵} او را^{۵۶} مگیر^{۵۷} به فتح اول و مکون ددم^{۵۸} بکسر^{۵۹} بخت^{۶۰} بهضم
 اول و ددم^{۶۱} مصدرا^{۶۲} است بمهن^{۶۳} پموده و زرب^{۶۴} به فتح اول و مکون ددم^{۶۵} بهم ای^{۶۶} از رکی^{۶۷} و که^{۶۸} نزد^{۶۹} باش^{۷۰} و از دور
 از آن^{۷۱} ناین^{۷۲} گل^{۷۳} هر لش^{۷۴} ۱۰) بفتح^{۷۵} نایف^{۷۶} ای^{۷۷} آن^{۷۸} را^{۷۹} از ری^{۸۰} بطلب^{۸۱} بز دارد^{۸۲} ۱۱) بفتح اول و ددم^{۸۳} تصری^{۸۴} از^{۸۵} قصر^{۸۶} گه^{۸۷} از^{۸۸} کند^{۸۹}
 ۱۲) داش^{۹۰} بهضم اول و فتح^{۹۱} ددم^{۹۲} نتویت^{۹۳} کرد^{۹۴} ۱۳) این مخصوص را^{۹۵} از^{۹۶} شو^{۹۷} گز^{۹۸} گشته^{۹۹} و گفت^{۱۰۰} بیاز آن^{۱۰۱} هی^{۱۰۲} باش^{۱۰۳}: با چون^{۱۰۴} مکن^{۱۰۵} حال^{۱۰۶} بز^{۱۰۷} بی^{۱۰۸} او^{۱۰۹}
 ۱۴) داش^{۱۱۰} بهضم اول و فتح^{۱۱۱} ددم^{۱۱۲} اسم عربی^{۱۱۳} است بمعنی^{۱۱۴} کرد^{۱۱۵} خیار^{۱۱۶} ۱۱۶) بی^{۱۱۷} در زاید

لای دکنایت و به محبود تبر عقل در ایت و به مقصود از بر این آن وصول حکم نه معاونت و موافقت ابن جرج سرگردان که او از

^{۱۷} هزار دهجه سرگشته است از خوش و غراغل مواد و مغز و رسپکار و معاونت و معاونت پائس بجز بروج و متولی دستوار گردان

ن حال که رفع گشت به گذشته ن مثل زدن حاجت نبیت حال من اعتبر بی است مردمان را داده اند همانی داشت این حال

د دم آنکه در غایت هم دایمیان عام سایر امور بین ادم نامل نایند با اشغال نایره غصب و تاییر سخنا، هر ب لحیه و حس

ل امور تمیور چگونه عقد و اعماق را اشغال فرمودند و از این راه اعادی در قلعه اصول را بودند و دست نبیت یا ای حال را می

ند و خواهد داشت دواصل هیات و صلوات و نبود ایشان باشد که این محل طازنی دصاحب و دیعتی و لابد بوما ان نزد الوداع

بتقدم رفت مفروش برضاء ولا راد لحکم دهنام و فضی و من مادر فلتات که بدان او آلم نه تعبیدون دم و از من سید

^{۱۸} ادھیا ادر فم و مصلحت خوبی: یتبین چنان در آن نبود کرف و آنرا کل دست ن خارس کر گفت. المقدود کائن دالیم حصل

این حصل است در عزیزان و باران داجب دلacz است که دعا و دلت روز اخرون اینخانی دروزبان و ذر جان برگش از این



۱ باشد در خود سالخیزون اعیان را در زمینه ساخت نظر از دستور این دامنه میداد و میخواست چنانکه این حالت هفته آن لائئی باشد.
۲ ساخت دشمنی باشد در حصول مبالغی داشتند که عزیزی این دو دشمن را زندگانی با داد و سلام دلالگرام.

جمع و نهاد فرع اول در سکون دوم در اصطلاح مورخان صدر سال تری ۲ کنندش ۳۴ جمع تهیت خوبی ایشان گفتن ۳۵ به فرع اول و دوم شیوه میتوان باشد های خواست

• طلب جم احمد آرزوغا.





مکتبه اسناد اداره کل اسناد و اسناد تاریخی
وزارت امور اقتصادی

